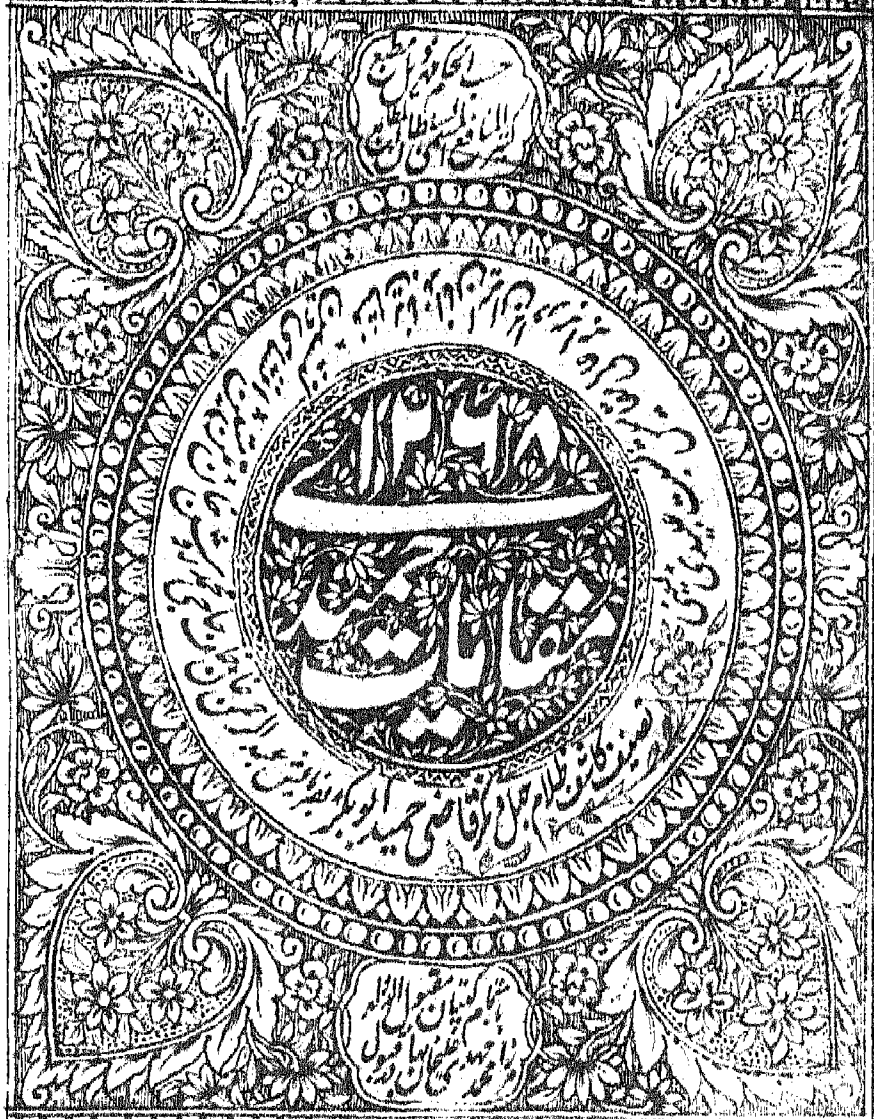




بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ







[illegible]





[illegible]

عظیم الشان  
مقامی اور قومی سطح پر  
پیشہ ورانہ کمال کا ثبوت  
اللہ تعالیٰ ہمیں ہر کام میں کامیاب کرے  
اللہ تعالیٰ ہمارے لیے ہر کام میں کامیابی کا ثبوت  
اللہ تعالیٰ ہمارے لیے ہر کام میں کامیابی کا ثبوت  
اللہ تعالیٰ ہمارے لیے ہر کام میں کامیابی کا ثبوت







پیشہ ورانہ

15

١٠٠

سید احمد علی

100

10

الحمد لله رب العالمين

کتابخانه

مجلس شورای اسلامی

پادشاه متعجب بود و خود زخمی پدید گردید و مرد بیگمی و کسی	اسیر خایه عطا شد و نور کم موسی که بی فتن و حریفی نماند از عالم	که در سراسر غوغای دوزخین کمان بهر سکان که روی دهن زمین گری
---	---	---

چون طلب اسکین بدید که دو قالب طلا یافت روزی از غایت ثناء آن مردان سواق سبک شد و همچو عطار  
 اوراق قدیم احراق می نمودند تا بر سیدم کجاءه پیش از و خلعی بسیار پیروی را با جوانی دیدیم بر طرف  
 دکان ایستاده و از راه جدال در سم افاده پیر با جوان در تجارت و منظر آلات گرم شده و جوان  
 با پیر در شب رات و تجارت بی آزار گرم شده هر دو در منافشه و مناسبت سخن گنجینه و بالماس انعام  
 می سفینه گیر گفت ای جوان پیران را رحمت داد تا مگر جوانی بیایند و باز رگان سازند دولت  
 زندگانی منی برامیران پیشی محبتی که با مال گردی و با پیران پیشی گوئی که بد حال شوی هر که بر پیران  
 نه بخشاید با میری رسد و هر که پیران را رحمت نداد و به پیر می رسد قطع

مران می که بود زیر دست پیران	اگر بخوابی تا چون سپهر پر شوی	رجان غمخوار دل شکبای پیران
که رفته رفته بود همچو او اسیر شوی	میا طغیان کوا اسیر سری شد	کرت براید تا بر نهرا اسیر شوی
بس جان سر راورد و گفت ای	اگر چه ریش و گنداشیر شوی	شراب صوات پیری از کند ورتو

بیرنگی دانی طالب ستا و با این نه زبانی غمی گوش باش چون همه گفتی ساعتی مخوش باش اکثر هله  
النصار و غیره و صاهله القادر و با که نه سری ملت توقیرت و نه جوانی مقدرات و تحفه صورت پیر  
موجب تقدیم نیست و صورت بزرگی سبب تشظیم نمی بخرد پیری نه دانه اعتدال است و محض جوانی  
نه دانه اعتدال بیاض پیری نشان روز و زوال است و سودا جوانی عیان شب وصال صلیح پیری معاد  
زندگانی است و روح جوانی مسیحا و شادمانی پیری پیرایه است که روشی در کسادی دارد و جوانی سیر  
است که قدم دراز رویا دی دارد و کافور پیری قطر بخیران سلوک است و مشک جوانی عطر محرمان  
خلوت است عیس در آوان جوانی مقبول خدمت بود و در زمان پیری مخدول حضرت شد آدم  
در عهد بدایت بود مسجد بود چون بعد نهایت رسید مسجد گشت اگر پیری ملت احترام بود می بود  
پهل روز دست در محاسن فرعون چهار صد ساله نزد می اگر بزرگی سبب نجات موحی جات شد  
عیسی دوزخ تفت نبوت یحیی و زکریا شسته پیری سفید مولی را با شکوه قبول سنگی نیست  
از جوانی گل سرخ را سنگی نه شنبه که کسی از گاو پیر خط و شعیر نگار داند است که خبر پیر خط و شعیر

خانہ کتبہ اسلامیہ  
راوی: محمد بن عبد اللہ بن یحییٰ

۵۴

سوال و جواب  
منظور است  
منظور است

مبارک ہو

معارف

دوان کردن سخن ۱۲

کتابخانه عمومی و خانوادگی  
دوره دوم و سوم و چهارم و پنجم

مستند و ادوات

۵۰

۱۳۶۴/۱۲/۱۵  
۱۳۶۴/۱۲/۱۵

[illegible]





بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الذين هم خلائفنا بعدنا  
في كل شأن ديني ودنيوي

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الذين هم خلائفنا بعدنا  
في كل شأن ديني ودنيوي

حکایت کرد مراد وستی که دل در مشاغبه بود و در جهان در مشاغبه بود که مشایب  
جوانی مظلم و عاشق بود و در جنت بود که در اسخ و باسق و در جنت عیش بی حد و اندازه و بهانه  
خوبی را شگوفه طرب تازه خواستم که با همات بلا و گدازی کتم و احتیاج را اختیار کنم تا به یاران  
بجای و اخوان صفا شورت کردیم و منافع سفر در میان آوردم و هر یک مرا سفر تعین میکردند و  
غریت استعین میکنند و میگویند یکی گفت سفر تجارت پس مبارک و میبویست و حرکتی بود و چون و جایون  
احوال دنیا بدو مرتب شود و مردوری هند بجهت مجرب گردید و مثال در شست آید و مال طلال  
افتد و دیگری گفت سفر حج باید کرد و اندیشه و غم دینی باید خورد که مسلمان را رکنی از ارکان است  
از مایه های ایمان ادای غرضش بر سر است و قضای قرص حکم دیگری گفت این کار عبادت و عبادت  
و سفر جوایز و فرهاد غایت اکنون که صبح اسلام شام گشته و بغیر غر و جهاد عام شده و لغو دین را  
خرق افتاده و مسلمانان را کینه پدید آمده و فحول جان این اطراف می تواند و نشان اعلان این مباد  
می تواند و زنان و بزرگان و سوزن کارزار میکنند و کو و کان بی و در چوب بکار می نمایند و اگر خطر کنند  
بدا نظرات باید رفت و اگر سفر کنی در کسب آن شرف باید کرد و طبیعت که قصد کنی کوی باید کرد  
و آب خوری نسوی و باید خورد سفر تجارت کاخیلا است اختیار حج بهشت عبادت کشتن  
محصن دیگر است و کشتن در اطراف دیگر نیز را حرام کشا و دیگر است و معتقد اقدام نهادن دیگر از  
زیارت مشعر حرام تا و قوف بقبله لا جسام تفاوتهاست و از تردد و مواظبت یا تا بسط الکتاب تا نشانها که  
پای گام زدن زد دست حسام زدن زد که در سالک گام اند نهاد و در مالک اقدام تواند کرد و غم

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الذين هم خلائفنا بعدنا  
في كل شأن ديني ودنيوي

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الذين هم خلائفنا بعدنا  
في كل شأن ديني ودنيوي

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الذين هم خلائفنا بعدنا  
في كل شأن ديني ودنيوي

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الذين هم خلائفنا بعدنا  
في كل شأن ديني ودنيوي

نه هر که گام تواند زد و بیدار  
که زنج مرو نباشد بصفتی  
چون آن شرح و تفضیل شنیدم و این ترجمه و تفضیل بدیدم غم غم  
درست کردم و از هر جهت قصد است نمودم تیغ نمایی برسان و عقلی بران زرد داودی در بر و خضر  
جادی بر شکر کند با دایر بر پهلوی و بر نذر در بار و سپهر بی شست و نیزه عربی در شست با آفتاب  
هم نشان و با باد و خسان برین منظر و نسیم من العلق الی العلق در رفقه نازیبان و جامه خازیان بر اندام  
و قوا ارج قرآن میخواندم تا بآمد و شد و صبح و اختلاف خدا و روح بدیاری رسیدم و همچو مرا که  
مواکب خازیان شنیدم و چنانچه از خدا و دیدم که شکر سیکر دند و آواز آمد که بر آوردند و دل از بر سر

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الذين هم خلائفنا بعدنا  
في كل شأن ديني ودنيوي

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الذين هم خلائفنا بعدنا  
في كل شأن ديني ودنيوي

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الذين هم خلائفنا بعدنا  
في كل شأن ديني ودنيوي

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الذين هم خلائفنا بعدنا  
في كل شأن ديني ودنيوي

پنج آرد و حضرت روح جان سپاری نهاد و دست چپان در گردن و دایم یکدیگر می نهادند  
 لیکن بعضی هم بغض و ادا  
 و اما یقیناً عدم اختلاج  
 فدا من و اصل بالله و  
 سعادتی که بعضی آنها بعضی از وی  
 چنان خصی که خواهر چشمن را  
 بر سر یکی از سرسبزها نهادند  
 سبوی من پس فیه من کل  
 روز دیگر که جهاد کیه و انقاسی شک خواست بودن و چشم من  
 و بکار میخواست نمودن در اسعد و سیاب جنگ بودیم و لحظه را میزدیم از استیلا آتات حریف و نیم تا  
 که آواز خردس با جان کوس پیوسته ندای کجی علی الفلاح باغای هتوا الی الی و روح جمع شد و فراغ  
 قدر و روح در سلسله کا نور تاب صباغ او بخت و ضلالت شب در سلطان روز دیگر سخت نظم  
 فلاح الفتح مبشیر التنا  
 و عا د اللیل مقصود الفلاح  
 فطاع غراب و کار الدیاجی  
 پس در فراغ آتشهای نای که  
 و گشت شب بریده شده باز  
 بر خاستیم ناز و یار استیم و با جمعی از فاعل فی الضو اول  
 از اما کل یاری الضباح  
 برگاه و در انداز صبح  
 بکار آمدیم و روی بزمی کار و نهیو کارزار آوردیم یکی کسان از ویلی می زد و دیگر  
 نسل عقیق میوزنگ بر نازبان تنگ کردیم و برای عسدم جنگ کردیم و سبیل و صفها  
 در هم پیوسته گشت و رکاب مبارزان در هم بسته شد و صحرای قحطان در قسم آمد و اسنان شان قسم  
 آب و جل چهره چکیدن گرفت و لب ابل بر روی امل بخندیدن آند و با و فتنه در و زیدن و خون  
 رگها جویندن و سر بر تنها خروشیدن و عروس صلیح از دست فتنه یکسور بدین باز آمدن یکشاد  
 و رخ امل سر نهادن و لبش با سر را در استرا آند و زبان بجان با جان روان گرفتار یکبار نظم  
 یکب فضا بداد و نه تنها یامرگ  
 شد و نوار در دشت جان یامرگ  
 سانی مراد و نکل احاش و رگ  
 اند و فکند و باه بانی بجامرگ  
 این جمع و خطوط صفها تنوازی شد و اطراف مهر که متساوی شد  
 و رجال فال بر جای خود بایستادند و دل بر فضا می محکم آسمانی و حکم میبردیم ربانی نهاد و جلالی دیدیم  
 فو صبح خایطیف لجه طرف فیه فایم و زبان و وصف نیر و خطی کبف که ندا سه کرد  
 یا شتان الهم والعرب یا فتنان الحسب والنسب و یا معشر العرب المجاهدین للتذکر و صبر  
 و لا فضا و لا کفر و ان انصرم المذنب فقاموا و لموت المقتیل ما مکر و الطعن الشدید  
 انصار و مهاجرین صاحب سوانه اهل عدلیه و علم برانده جایستی رسانده است تا تمام و مکر بره و زنده میشی فضا و نیر و صحت

۵۵  
 ۵۴  
 ۵۳  
 ۵۲  
 ۵۱  
 ۵۰  
 ۴۹  
 ۴۸  
 ۴۷  
 ۴۶  
 ۴۵  
 ۴۴  
 ۴۳  
 ۴۲  
 ۴۱  
 ۴۰  
 ۳۹  
 ۳۸  
 ۳۷  
 ۳۶  
 ۳۵  
 ۳۴  
 ۳۳  
 ۳۲  
 ۳۱  
 ۳۰  
 ۲۹  
 ۲۸  
 ۲۷  
 ۲۶  
 ۲۵  
 ۲۴  
 ۲۳  
 ۲۲  
 ۲۱  
 ۲۰  
 ۱۹  
 ۱۸  
 ۱۷  
 ۱۶  
 ۱۵  
 ۱۴  
 ۱۳  
 ۱۲  
 ۱۱  
 ۱۰  
 ۹  
 ۸  
 ۷  
 ۶  
 ۵  
 ۴  
 ۳  
 ۲  
 ۱







عبدالمجید

انند ۱۲

۵۲ ابراهیم و اخرا

ادو کسرو اول از بنام

افغانی و موم از زبان فقیر

الحمد لله رب العالمين

4-20

16 May

۱۰۰

از یک طراوت و داد و در تعالی ز نور شفا و جلالت نهاد که هر که درین تزییات و ترکیبات سخن از  
عناصرت از عقل فایده بود و هر که حواله این ابداع و اختراع استیلا و عظمت اول کرد در راه دانش  
مقتضی بود بلکه عبد ابن ابداع و انشاء و اختراع و افشا بخلق بگویند اشیا دارد و نه خلق اشیا<sup>+</sup>  
که طبع از بن خانه بیگانه است و عقل درین اشیا نه دیوار در یک جوهر استوار و عقل و خبر و یک شایخ  
اجتماع دارد و عقلی را اراوت زید و اختراع و ابداع بر وجود آنکه که الخلق و الهام  
تبارک الله رب العالمین چون گاهی چند و اندام و قدری بگذاشتم شرفی میهم تر رفع و خلق  
مجموع و میری بر بالای بنیر و طبستانی بر سر روی ماه و غور شد و نوی چون کافور غلیظ و شیرین  
و خوش بانی چون زبانه آتش به تنی چون شیر غران زبانی چون شیر غران زبانی چون شیر غران زبانی  
و در بر این آینه سخن گفت فاعلم و الی آثار رحمة الله کیف فی الاکرام و الی  
این بینید بسوی نشانهای محبت خدای عز و جل چگونه زنده بکنند این ابعاد و آن  
خلق را گاهی بود و میخندد و گاهی بود و میگریزد و گاهی این شمع میان میاید و آتش  
مع بسکرت و گاهی چون برق گریه و خنده در هم می آمیخت و گشت ای مسلمانان خطایه ملکوتین  
و آسمان و اعتبار با خلاف مکان زمان فرض شد و گوشت و فانی ملکوت و آسمان و آسمان  
اماد و ملاطفت لی اصرار و نظاره این فانی را در اعتبار رسد چنانچه نماید و الا این غراب نهجوت<sup>+</sup>

این کتاب در صورتی که در دست  
 صاحب صورت است در دو جلد تفصیل این  
 از آن یک جلد بوجبت و از این نوی ادبی بود  
 اول بر عین عقل اول مراد است از این  
 علت اولی اینست که هر که در ششده  
 در علم غرض و ادراک عالم باطن متوجه

و این پنج باب بر تری شعر  
سند که لا کو کلب الذي يظفر  
نزد در بابت کرده می شود ستاره و کلب  
و نحوه الشمس کسبی عن الجلاله  
در روشنی آفتاب شده همانند زریالی

۵۰ سبب از عسر و حرج  
 ۵۱ از خلق و از حق آن  
 ۵۲ بزرگ است که در بدو عالم است  
 ۵۳ بزرگ است که در بدو عالم است  
 ۵۴ اول عالم را که از این عالم است

[illegible]

آستان  
مجلس شورای اسلامی  
روزنامه کیهان



شاید که کنج بلبس وصل تو جای	هون کس اگر ز ریت نباشد برکت	بر پای بالیت همچو سوس در صفت
جای که تو عشق آتشش زنده	بان رو طلالی با اندازت	چنان براسید در وقت حجابات
بزدبان بهار است میگوید که سارو	سر سفر از که سر تو با قدم پیش	شد شاخ تو آلبکم با این خشک که خوشی
دارای و ما بچه کشاده نظم	خانی که شوی هر فلک جای حسن	انچه بینه و او دست بختی حرمین
اینا در خضوع عرا فرادوان قدر	از رنگش سینه ز داغی حرمین	سوس از او با لیل استاو سبک وید
ای دمی که ذاب وای صبری فلک سی	روز بوی و فراموش کنی و بیا به بکونی	و خاموش شوی چون
سین بایش که جز یک قدیم نویم	و بد زبانه سخن گویم که سر عشق	نهفتی ست نه گفتی و بسا طبع و جود
ست نه نمودنی با نظم	از گفتن سر نو دمان بر بستم	در عشق تو من اگر چه بالا و ستم
یک سر تو از هزار گفتن توان	سر چند بد زبانه جو سوس ستم	بنده طر بالا را دعا ساز از راز
میگوید که نودول این کار استی	من این بار نه بادی از بارانی	و با سببی از جای برای نمی آری
و لیکن سنگی نه آبی داری ولیکن	تالی نه عاشق بایدار باید نه آبدار	و مستاق سنگین باید نه رنگین هم در
عاشق خامی و هم در عشوقی	ناتمامی که چون عشوقان رخ	افروخته و گاه چون عاشقان دل سوخته نظم
سر سوره صورتی و رنگی و نگار	داغ چون عاشقان رخ چون نیل	آنگاه که جمال حدش می تابدا
این رنگ بوی می نیاید بکار	نماید که لیکن نمایانده لطیف ذاتی	و لیکن بی نیایی نظم
چون سلی کوه مار سید بدوی	چون دولت تیر ناسته بروی	باشی تو بزرگ بو تعلق پیرای
نخلت ز تو نیست خوش چو اندر گری	چون من باش که شربت دی	پسیده ام و ضربت بهمن بدوی
شعبه بنور از آتش عشق رخ	پرد و دارم و در مایه قراق	او جامه که بود نظم
یک باطن دل در اشتیاق دارم	سیر این مایه فراغت دارم	این جان چنین اگر چه بیکار شدم
صد که که روی باطلاقت دارم	نوی چون گل دوزنک	مانند عاشق سفاقی نه محبت صادق
یکسوز و باطن دیگر ظاهر	دگر دگر رنگ رنگ می نماید	و من ز می نماید اگر زو و فاس
معشوقان جوئی رخ زرد عاشقان	پیش آرد اگر نیاز عاشقان	طلبی حاضر لعل معشوقان پس
شراب نیاز در قهق نار ریخته	و عاشقی و معشوقی بر آسخته	نه در معشوقی صاحب جمال نه در عاشقی
صاحب حال را با عی	چون لاله تنبیه ست	بو آمدن یا چون گل دوزنک دور و آمدن

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰













سرخ و زرد و سیاه و بنفش	بی سلم نقش او چو بوسه ملون	ماه و مهرش زان که خوش
و آهسته او زان چرخ افزون	پس ان پایه بقوت سرمایه جاصل شکلات و تامل حقیقات او نندو	
و اگر از انظار افکار و نذر و بسج	الضامه انما نود و اندو این تعبیه بی ستمه در میان آمد	
صیفت ان چ ب لعل است او	نور خسار و لب ان داده	پیش از وقت خورشید آید پیش
بر دره زرد و دوشب فزون او	راشت بر گونه سیاه لعل	مانده در قفسش اندکی باو

پس بین قطع از ان جمع نوازی و صلی محمد افروز بر عاقل و هر یک از انان این بیات با نوحه  
 و این ابداع و اختراع و اسباب و اشیاء مایه گرفت و از لذت و متانت این قطعه سر با محبت در اند  
 ناگاه از ان زاویه آن پیر توانی و خنروشی زبان سنوی کجا و آغاز سخن را برداشت و نهاد گفت  
 ای بخور خیرت و بد و دریت این شربت از کدام رودست و این رقص بر کدام سرو و ذخاری مل  
 و غار بی گل که دیده است و تو چه بی غم و خروش بی نام که شنیده صبح صادق از غایت  
 پدیدت و این قفل عقل انبر کلید بالایی نظم بدین شکر نیل و شیب این سخن برین  
 این است که من المعضلات و التسمیات الدائرات و المقتضی و المقتضی و المقتضی  
 کمانند نهای و در سینه از کلام شکلات و سیر کنندگان در عالم دو کنندگان و فعل که در شد و پدید که شد  
 نظم اطلاق است و شرف درجات بعضی معلوم است و بعضی سهم و بعضی مفضل و بعضی مفضل و بعضی  
 از او اسیرین خوانند و جنبی است که از او الطرفین گویند و شعر است که از انشا به الاجزا  
 و مقاسب الاعضا خوانند و درخت هر یکی کافی است و میان هر یکی مکانی و جویان هر یک است  
 و معرفت هر یک اسبابی و میراثی نه هر که سخن تواند گفت و می تواند گفت و بیشتر از ان بکار  
 است که در خدایا کار گرفته است و نمانده و ناگفته است اگر شمارا ازین مع  
 تاجی باید و ازین مع دو اشیاء فانا خلیل المصطفی و صاحب صنع الصنعاء  
 و در عالم علم غل و شمع نیست و اما فضل بی قطر و شرحی اگر چه امید پیرایه بکارت این مع  
 استام و برین شان باشما بخوابم و اگر محکم هر یک کنایه علم و این شمس و بدور البشما نامکم  
 چون بر عهد اللسان و البشما بران جمع این کور بر خوانند و آن در غرر بر اینها بر افشاند و در غر  
 درجات هر یک از البصاعت فرجات خود فجل شدند و از هیبت آن حالت و درشت آن مقامات

سرخ و زرد و سیاه و بنفش  
 و آهسته او زان چرخ افزون  
 و اگر از انظار افکار و نذر و بسج  
 صیفت ان چ ب لعل است او  
 بر دره زرد و دوشب فزون او  
 و این ابداع و اختراع و اسباب و اشیاء مایه گرفت و از لذت و متانت این قطعه سر با محبت در اند  
 ناگاه از ان زاویه آن پیر توانی و خنروشی زبان سنوی کجا و آغاز سخن را برداشت و نهاد گفت  
 ای بخور خیرت و بد و دریت این شربت از کدام رودست و این رقص بر کدام سرو و ذخاری مل  
 و غار بی گل که دیده است و تو چه بی غم و خروش بی نام که شنیده صبح صادق از غایت  
 پدیدت و این قفل عقل انبر کلید بالایی نظم بدین شکر نیل و شیب این سخن برین  
 این است که من المعضلات و التسمیات الدائرات و المقتضی و المقتضی و المقتضی  
 کمانند نهای و در سینه از کلام شکلات و سیر کنندگان در عالم دو کنندگان و فعل که در شد و پدید که شد  
 نظم اطلاق است و شرف درجات بعضی معلوم است و بعضی سهم و بعضی مفضل و بعضی مفضل و بعضی  
 از او اسیرین خوانند و جنبی است که از او الطرفین گویند و شعر است که از انشا به الاجزا  
 و مقاسب الاعضا خوانند و درخت هر یکی کافی است و میان هر یکی مکانی و جویان هر یک است  
 و معرفت هر یک اسبابی و میراثی نه هر که سخن تواند گفت و می تواند گفت و بیشتر از ان بکار  
 است که در خدایا کار گرفته است و نمانده و ناگفته است اگر شمارا ازین مع  
 تاجی باید و ازین مع دو اشیاء فانا خلیل المصطفی و صاحب صنع الصنعاء  
 و در عالم علم غل و شمع نیست و اما فضل بی قطر و شرحی اگر چه امید پیرایه بکارت این مع  
 استام و برین شان باشما بخوابم و اگر محکم هر یک کنایه علم و این شمس و بدور البشما نامکم  
 چون بر عهد اللسان و البشما بران جمع این کور بر خوانند و آن در غرر بر اینها بر افشاند و در غر  
 درجات هر یک از البصاعت فرجات خود فجل شدند و از هیبت آن حالت و درشت آن مقامات

سرخ و زرد و سیاه و بنفش  
 و آهسته او زان چرخ افزون  
 و اگر از انظار افکار و نذر و بسج  
 صیفت ان چ ب لعل است او  
 بر دره زرد و دوشب فزون او  
 و این ابداع و اختراع و اسباب و اشیاء مایه گرفت و از لذت و متانت این قطعه سر با محبت در اند  
 ناگاه از ان زاویه آن پیر توانی و خنروشی زبان سنوی کجا و آغاز سخن را برداشت و نهاد گفت  
 ای بخور خیرت و بد و دریت این شربت از کدام رودست و این رقص بر کدام سرو و ذخاری مل  
 و غار بی گل که دیده است و تو چه بی غم و خروش بی نام که شنیده صبح صادق از غایت  
 پدیدت و این قفل عقل انبر کلید بالایی نظم بدین شکر نیل و شیب این سخن برین  
 این است که من المعضلات و التسمیات الدائرات و المقتضی و المقتضی و المقتضی  
 کمانند نهای و در سینه از کلام شکلات و سیر کنندگان در عالم دو کنندگان و فعل که در شد و پدید که شد  
 نظم اطلاق است و شرف درجات بعضی معلوم است و بعضی سهم و بعضی مفضل و بعضی مفضل و بعضی  
 از او اسیرین خوانند و جنبی است که از او الطرفین گویند و شعر است که از انشا به الاجزا  
 و مقاسب الاعضا خوانند و درخت هر یکی کافی است و میان هر یکی مکانی و جویان هر یک است  
 و معرفت هر یک اسبابی و میراثی نه هر که سخن تواند گفت و می تواند گفت و بیشتر از ان بکار  
 است که در خدایا کار گرفته است و نمانده و ناگفته است اگر شمارا ازین مع  
 تاجی باید و ازین مع دو اشیاء فانا خلیل المصطفی و صاحب صنع الصنعاء  
 و در عالم علم غل و شمع نیست و اما فضل بی قطر و شرحی اگر چه امید پیرایه بکارت این مع  
 استام و برین شان باشما بخوابم و اگر محکم هر یک کنایه علم و این شمس و بدور البشما نامکم  
 چون بر عهد اللسان و البشما بران جمع این کور بر خوانند و آن در غرر بر اینها بر افشاند و در غر  
 درجات هر یک از البصاعت فرجات خود فجل شدند و از هیبت آن حالت و درشت آن مقامات

۱۰۰ دل بلیغ داود که در کتب معتبره  
۱۰۱ در باب طبع و صفات و احوال  
۱۰۲ در باب طبع و صفات و احوال  
۱۰۳ در باب طبع و صفات و احوال  
۱۰۴ در باب طبع و صفات و احوال  
۱۰۵ در باب طبع و صفات و احوال  
۱۰۶ در باب طبع و صفات و احوال  
۱۰۷ در باب طبع و صفات و احوال  
۱۰۸ در باب طبع و صفات و احوال  
۱۰۹ در باب طبع و صفات و احوال  
۱۱۰ در باب طبع و صفات و احوال

وکل کنند خطبه بوال نوال پیش آمد و دست نیاز دراز کرد و فرمود گفت که انعام تمام عادت کرانم نشیند و گرسنه  
گرداشتن خرداب نیامی بی بار که شراب بی سکر اشکروا **وَالْبَسْطَ لَنَا هَذَا الْبَطْشَ وَهَذَا إِلَى سَوَاءِ الْقَضَاءِ**  
**بِرَفْتِ يَشْرَحُ الْفَرْشَ فِي هَذَا الْبَيْتِ وَالْعَوْنُ فَاطِمَةُ وَابْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ**

بسط فرمودی درین محتاجی و در ذروراک و لباس چشم غلای حفظه ابرشما لیک کینه چنانکه لیک کر که در خارج نشانی  
چون لیک اجابت و نوز گفتن سخن اخیه در دست فدای است سر و آنچه بر دست برای تو برین جاست لبش  
نستبکم گشت و بر عهد عطیه نقد و ثیاب لبش مستم شد عصا و زین نهاد و قدم در میدان بیان کشاد بگفت اما  
مضلات و مشکلات تاربان اسلمت ضبط و نظم آنها بحاجت از آن که کنات شمس سرود و الفاظ خوشی نهاده  
بکار و از خوشبختی که شعر لبید عینی نازایی و جمله شمار جا لبی است باز شکل و حاصل ما بسیار است که سنی او  
جز با بل بسیار و کثرت افکار توان است چنانکه گفته اند اشعار

بی این در میان صغیر رنگ بو	مایا لعل روی تنی در دهره باش	از عون نگار نیست سید روی
در عمل مصلحتا و نه گریه پیش	اگر که ادسیاه دل است سید سو	و نظم ساز آن است که از دیان کا

وزبان زبان بیکر و گاه به ایطلس طافان و گاه سرایه نقد صفا فانی بیاض او دریاغن بد باد سواغن ویدا  
در سینها و نظر و از آنکه نه از برای هر شود و نه از خانه در زنه رواست او مان ایاشاد و نه حکایت خاک از آ

بیت  
 الم تر ان شیعونی سار  
 وشیعوا لعل بیک السید  
 آیا منی که بر آنه شیع من سر کرده ام  
 و شعر تو کرده اند تو میگرد

دید به خل در وی نگر د و قدم تنیز روی سپرد و ازین حسن بسیارست و ازین نوع بسیار محفوظات نیز آن  
عبد این است و محفوظات بسیار آن وقت این فکر و تطویل بی طائلست و ثقیل بی فائز که خ  
هذا الخدیث قد ذکر الخدیث خبیث و ثقیل است که بی محتاجی نخواهد بود و بی مصباحی وی نماید  
این سخن یعنی این است که این سخن را که در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است  
و ناخواسته و سرطان مراد و سران مستند را که نتواند یکی از آن جمله است که بی تنبیزی نویسی بی غم  
با احوال دیگر و بهر وی او هم بران وزن و قافیه و هم دران میزان بی تفاوت و درحالی چون روح الهی

یکم باشد و از تازی پارسى از بارى ترازى توان مخ اند بدینگونه شعر	شیدمى مالی بفكرى حدیثی
همی پذیرد در انابه شود	همی پذیرد از انابه شود
توسعت کفایه کند زانیه بفكرى حدیثی	توسعت کفایه کند زانیه بفكرى حدیثی

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

گفت که کان مرا ازین قواد که دزدان کرد چه جای  
شهری را می عاظم بکار اندودلی نمیشوند و باور ازین بزرگان  
چه ایشان هم که بگویند بیستند و دین بخوانند و حق  
از سفر خوانان که هم محفل شاعران میخوانند و خوش  
نمانند و از قهر خان شاهان اراده کرده اند شاعران  
و گشت تاوت در شهر کوی صمد غنایان نظم کار می  
نصیب یعنی نوزن و نوزن را ازین علم بر سر خود  
ای علم و ادب را بر ازین خود

تاریخ: ۱۳۰۲/۱۲/۱۲

جنہ دوم













او پیشرو جهان برآید و هر که از این کتاب در میان ایستاد و چون در میان  
 پس هر یک می بوی که اندک آنرا بخواند و گفت ای خدا مرا روز  
 اختیار کند که مراست با سکه در ده شب بگذرد و بشود **بیت**  
 و فی قصصی من کتب الله عز وجل  
 در شاهای اغراب به پیشاپوش رسیدم و آن طار را گفتم که مرا در میان چندی  
 نماند از آرایش روزی چند آسایش توان کرد چنانکه غراب در شام غنچه به پیشاپوش رسید  
 احوال به پیشاپوش و کان برآزمی ششم و با صاحب کان بدوی یکسوم تو هر روز از وقت شمس صبح  
 تا گاه غنچه روح بر طرف آن دکان بودی و سخن اجناس مردان شنودی و حکم آن از موافقت  
 و موافقت به شنائی دیدار و با خداوند دکان آشنائی ظاهر شد چون صحبت استحکام پذیرفت  
 و ماده موت فوت تمام گرفت خنثای سر از در میان نهادم و غنایای ضار بر طبعش چنان  
 روزی خواجه برآزاردی اگر ارام و اغواز با هزار استر از روی من کرد که من در تو محال و شامل  
 فضائل می بینم چه باشد اگر نانی بر خوان به کشی و انگشت بزنگدان با نانی که دم ضیافت تویم  
 و حق تاملت عظیم و ازین است که قسم از دکان است و عهد حلال از دکان چنانکه گفته اند اسرار  
 چون آفتاب به دم طلعت  
 که با خیال وصل توانی نمک زخم  
 آندم تا دوان که با شکر و آسترک  
 دست اندر آستین غم شتر کی زخم  
 لغت ترا بدین احتیاج نیست و درین باب احتیاج و علاج فی کاین رسمی است موقوف و محبوب  
 و نیتی است مندوب مقصد است مرغوب بالیقین و الفرقی کما لا یخفى و الفرقی شایسته و نوازش  
 در ایام پس شبی از شبها که جسم او به جسم بود و چنانچه ایام بظلام محل فلک دای نلی در برداشت  
 و هوا طیلان فلک غوازه سیربان است و در بدست یانه از دسائل و در بد خانه گفت است  
 حیره بیا بدار است و ازین رنج از طبع من بیا بدار است گفتم صریحا بالضعیف الکفر فی الکیل البهیم  
 و چون بر عت ضیف نگاه کردم زود روی برآه آوردم و بهر نفسی تطفی می نمود و در سر خطه تکلفی  
 با پاره از راه بریده شد و طنی ازین سخنان گفته و شنیده آمد پس وی من کرد و گفت که بدان  
 درین محلت آجلت من هزار و اندک کام است و درین بیان صد کوی نار ارم و آب آن محله

۱۰۰ غنچه از این کتاب  
 ۱۰۱ غنچه از این کتاب  
 ۱۰۲ غنچه از این کتاب  
 ۱۰۳ غنچه از این کتاب  
 ۱۰۴ غنچه از این کتاب  
 ۱۰۵ غنچه از این کتاب  
 ۱۰۶ غنچه از این کتاب  
 ۱۰۷ غنچه از این کتاب  
 ۱۰۸ غنچه از این کتاب  
 ۱۰۹ غنچه از این کتاب  
 ۱۱۰ غنچه از این کتاب  
 ۱۱۱ غنچه از این کتاب  
 ۱۱۲ غنچه از این کتاب  
 ۱۱۳ غنچه از این کتاب  
 ۱۱۴ غنچه از این کتاب  
 ۱۱۵ غنچه از این کتاب  
 ۱۱۶ غنچه از این کتاب  
 ۱۱۷ غنچه از این کتاب  
 ۱۱۸ غنچه از این کتاب  
 ۱۱۹ غنچه از این کتاب  
 ۱۲۰ غنچه از این کتاب



[illegible]

۵۱. حضرت علی (ع) فرمود: هر که در راه خدا کشته شود، خداوند او را در بهشت خود قرار دهد و او را در بهشت خود قرار دهد.

٥٥


مجلس شورای عالی

۱۰۰

١٠٠

مجلس شورای ملی  
مجلس شورای معتمد

2



الحمد لله رب العالمين

۵۰

۱۱۱

11/11/11

پیشکش غور و بسا

١٢

نشری و ادبیاتی

کتابخانه عمومی

1

10

1

1

سبح  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله  
والحمد لله رب العالمين



میں نے کم شدن آب و با اختلاف مرکز کی دواؤں میں آب شکر

بمستقیم شدن آکب در خلاف هر که می دراز شدن آکب باشد

جزیرہ کا درخت سنی کی باہم سوال جواب کروں میں

[illegible]

و آتش است بهر سخنان و لغزشهای موش کار که گشای رطوبت	چو پستان آن شود که گدازد خاصه است زینام
در میان هر یک یکبار دو در تمام	خوش بخند و میغم و زار دیگر و بدام
در پناه و دل یکبار یکبار در و شب	به کجا دیدار او باشد بخوابد چنان
هر یک خضاب و شاهنشا که در ظلام	نیست او را کشتن اندر دست از جی ام
گاه باشد چشم او در سایه شاد و زرد	در قیون انتفاع و در ضنوف فایده
آب و چو پستان و آتش و چو پستان	چو چون میان بیات شب و بیدار و رخسار و گفت ای ان این در حقیقت

نفسی و این سخن که دو کاه گفتی تنها از این کج روی تو بر سر سیده است و از این کج روی تو بنیاده شعری است  
نه محل او شعری است و شعری است که مقرا و ثری نه هر نظمی روایت را شاید و نه هر شری حکایت را ازین  
معنی استناد آن نظمهای قوی بسیار است و معنیهای قوی بی شمار و این شکر که تو افتانیدی و این قطعه  
که تو خواندنی است و درشت و معصوب و منقص است و بعد در هر سبک بر وجه هر کس گفت این **نظم**

آن صفت چو رخسار و عیان  
محاسن روی آری راسته و نرم  
نشد چو برین ستا نمایند چو کلاه  
روست گهر بارش و سر مایه او سیم  
لقمه آرازد اندمند و برین اوج  
گر آهمن یولاد نهند بر لب و لب  
بزم آتش و هم آید اجزاش مکیب  
هم طاعت خورشید هست در افان

تائیده چو ماه است در خشت چو خورشید  
روزیست چو رخسار و پیرانه اشوب  
نه ساخته از آتش و از آب و لیکن  
خورشید که در است که از در خاک اشوب

پس گشت یاقوم قد شغل البوال عن الخدال والظانی الخصال عن الخصال کرافق که لطیف کرم  
 ناظر کند ولی مکاشفه نماید و آنچه واروار بنده درین شبته بکشاید را وی این حکایت گشت  
 این کار منظره بدین حد رسید و چون جزو محاوره بدین کشید گفتم چه گوی و دیداری در روز و نوبت

[illegible]

و حال محاسن کفای کسوف بی ازین

و در بیان است ۱۲

و در بیان است ۱۲

و در بیان است ۱۲

چون رخساره مستوفان گنجین چون دل قیاس گنجین چون بان عاشقان شیدا و طوطی مستوفان رخساره بشد زبخت و در تاجن انداخت و در تاجال این ایات در معجزه زبردت عیش		
ای آفتاب طبعت دایمی شیری محلی	امروز مر تر است آفتاب قدو	گر بستر نه آتش که چار است برآ
که غارت زمین کی در دست جیل	روی نور و تیره من کرد و ز نور	وزنت بسند اهل جهان ز اهل
ز دست ناز و خلق زمین را بدهد	بیرون شود بسعی تو کار کار	یکشود و برون تو از حالها فتور
وصل تو پیش رخ بر اگر چون عسل	پویان است بجز و خواص در جبار	چو این است طالب صیاد و در طکر
زیبا لقب نهاده ترا خواجده زرگر	شاید خطاب کرده ترا صاحب جمل	چون داد این سخن بداد و بوشه کرد
و او بر سر نهاد و زبان بدعا و شایک و گفتم چه گوئی در روی عمر که نه در دیگر می بسند او تا بادل صدم		
و چنانکه حشرش کردی هم کسی تیرید و بخندید و چون گل گشت و بر بدید این ایات گشت غزل		
ای طبعت تو خوش ترا صوت دل	و می تو بخت و دی نیک تو دل	احباب از مهر تو از یکدیگر فراق
ز ما در عشق تو بیا که در جمل	مهر و در اتوی هوا ساق قصا	مخلوق اتو ای هوس بهر اهل
و بسند بی ثباتی و مشتوق شوم بی	محبوبت فانی و مرغوبت بدل	در چشم امل داش و در دست امل علم
بی وزن مجربادی چون خاک بی محل	سجود و لعلان شجر چون باغ چون صلب	سجود و شکران چو این و چون شکر
چون که فضل و بشناختم گوید آنچه در روی بود روی انداختم و بجای سیر انداختم و بعد از آن بسیار دیدیم		
در گرد او ز سبیدم		
با و سی سهر مستقل بخت بد کرد	از روی قضای سهر حکم از آن جناب	سعی و سهر بخت که ایام خود کرد
با و احوال غلک خور و کرد		
<h2>المقامه الثامنة في التصوف</h2> <p>مقامه هشتم</p>		
حکایت کرد و مرادوستی که در سر و فایمی است و در سر صفای کفایتی از اقسام مراتب نفسانی از انوار		
شایب انسانی چون دولت برعت استم و بلاغت یافت و از خواندن قرآن مجید و راعت از علم اهل حق		
بعلیم صمیمی و قوام و از رخت و اسجد حروف بد قرسات و الوف سیدم و از کلام ربانی شعر سنائی نقل		
را دادی که کامل بود در صناعت و مضاعت نادر بود در براعت و بلاغت خلاط و شمر اشعار		
اعتقت الیاد شهر شهر	فوق صیص من القفار لوی	اعتقت البیل و صامع
ای طاعت کردم شهر بار ماه باده	بر شتران سید زدن آید که تیرد	طاعت کرد شربت بنو دهره من گریه

و در بیان است ۱۲

و در بیان است ۱۲

و در بیان است ۱۲

و در بیان است ۱۲

و در بیان است ۱۲

و در بیان است ۱۲







۱۱  
 بر سر آرد که دایه ای بر گام برود  
 طوطی شکری لبهای شمرین در می آید  
 دیوانه ای می خرد از این خند شیرین  
 بر سر آرد که دایه ای بر گام برود  
 طوطی شکری لبهای شمرین در می آید  
 دیوانه ای می خرد از این خند شیرین  
 بر سر آرد که دایه ای بر گام برود  
 طوطی شکری لبهای شمرین در می آید  
 دیوانه ای می خرد از این خند شیرین

Handwritten Persian text, likely a library stamp or ownership mark, featuring stylized script and a central emblem.

<p>آرامی رفته خورل که خمراب نطف شکر آوری که ساحری بل در جبر افکنی سین سباده کفایتی سباده</p>	<p>ای نگه چون در زلف بعارض رسا که در زاب رصف سکر افکنی چون آفتاب خرقه بسر کشم ز لور نور در امید آنگه زایم در فکری</p>	<p>گویی که رشک و فحش عیب است که دلبری خسل در طره آگونی که خرقه نیست خودم ریسر گونی بسن خطی و نشتر اسن گفت و گوی</p>
--	---	---

قائلان این شعرند که ما هم  
 چون بجهنم آید یعنی پس  
 فلان را درین شعرند که  
 کاش آن را درین شعرند که

فلاح من الصبح إلى مساء

[illegible]

۵۹  
غیر فاضلہ میں دیکھا گیا ہے کہ اس کی طرف سے

بنا خرقه بود است | و جنت عدن حلیه پوشان | بر یاد لب تو در صفا مع

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or note, located at the bottom of the page.

سج

24

مجلس شورای اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلس عالی

فون برادر فون فالنبرگ  
"فون فالنبرگ"

۵۴

۵۰

الحمد لله رب العالمين

عبدالمجید

1

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

**قلم**

مجلس خوارزمشاهی  
کتابخانه عمومی  
تألیف و تصحیح  
چاپخانه  
توزیع  
مطبعه

١٢٠  
 ١٢١  
 ١٢٢  
 ١٢٣  
 ١٢٤  
 ١٢٥  
 ١٢٦  
 ١٢٧  
 ١٢٨  
 ١٢٩  
 ١٣٠  
 ١٣١  
 ١٣٢  
 ١٣٣  
 ١٣٤  
 ١٣٥  
 ١٣٦  
 ١٣٧  
 ١٣٨  
 ١٣٩  
 ١٤٠  
 ١٤١  
 ١٤٢  
 ١٤٣  
 ١٤٤  
 ١٤٥  
 ١٤٦  
 ١٤٧  
 ١٤٨  
 ١٤٩  
 ١٥٠  
 ١٥١  
 ١٥٢  
 ١٥٣  
 ١٥٤  
 ١٥٥  
 ١٥٦  
 ١٥٧  
 ١٥٨  
 ١٥٩  
 ١٦٠  
 ١٦١  
 ١٦٢  
 ١٦٣  
 ١٦٤  
 ١٦٥  
 ١٦٦  
 ١٦٧  
 ١٦٨  
 ١٦٩  
 ١٧٠  
 ١٧١  
 ١٧٢  
 ١٧٣  
 ١٧٤  
 ١٧٥  
 ١٧٦  
 ١٧٧  
 ١٧٨  
 ١٧٩  
 ١٨٠  
 ١٨١  
 ١٨٢  
 ١٨٣  
 ١٨٤  
 ١٨٥  
 ١٨٦  
 ١٨٧  
 ١٨٨  
 ١٨٩  
 ١٩٠  
 ١٩١  
 ١٩٢  
 ١٩٣  
 ١٩٤  
 ١٩٥  
 ١٩٦  
 ١٩٧  
 ١٩٨  
 ١٩٩  
 ٢٠٠  
 ٢٠١  
 ٢٠٢  
 ٢٠٣  
 ٢٠٤  
 ٢٠٥  
 ٢٠٦  
 ٢٠٧  
 ٢٠٨  
 ٢٠٩  
 ٢١٠  
 ٢١١  
 ٢١٢  
 ٢١٣  
 ٢١٤  
 ٢١٥  
 ٢١٦  
 ٢١٧  
 ٢١٨  
 ٢١٩  
 ٢٢٠  
 ٢٢١  
 ٢٢٢  
 ٢٢٣  
 ٢٢٤  
 ٢٢٥  
 ٢٢٦  
 ٢٢٧  
 ٢٢٨  
 ٢٢٩  
 ٢٣٠  
 ٢٣١  
 ٢٣٢  
 ٢٣٣  
 ٢٣٤  
 ٢٣٥  
 ٢٣٦  
 ٢٣٧  
 ٢٣٨  
 ٢٣٩  
 ٢٤٠  
 ٢٤١  
 ٢٤٢  
 ٢٤٣  
 ٢٤٤  
 ٢٤٥  
 ٢٤٦  
 ٢٤٧  
 ٢٤٨  
 ٢٤٩  
 ٢٥٠  
 ٢٥١  
 ٢٥٢  
 ٢٥٣  
 ٢٥٤  
 ٢٥٥  
 ٢٥٦  
 ٢٥٧  
 ٢٥٨  
 ٢٥٩  
 ٢٦٠  
 ٢٦١  
 ٢٦٢  
 ٢٦٣  
 ٢٦٤  
 ٢٦٥  
 ٢٦٦  
 ٢٦٧  
 ٢٦٨  
 ٢٦٩  
 ٢٧٠  
 ٢٧١  
 ٢٧٢  
 ٢٧٣  
 ٢٧٤  
 ٢٧٥  
 ٢٧٦  
 ٢٧٧  
 ٢٧٨  
 ٢٧٩  
 ٢٨٠  
 ٢٨١  
 ٢٨٢  
 ٢٨٣  
 ٢٨٤  
 ٢٨٥  
 ٢٨٦  
 ٢٨٧  
 ٢٨٨  
 ٢٨٩  
 ٢٩٠  
 ٢٩١  
 ٢٩٢  
 ٢٩٣  
 ٢٩٤  
 ٢٩٥  
 ٢٩٦  
 ٢٩٧  
 ٢٩٨  
 ٢٩٩  
 ٣٠٠  
 ٣٠١  
 ٣٠٢  
 ٣٠٣  
 ٣٠٤  
 ٣٠٥  
 ٣٠٦  
 ٣٠٧  
 ٣٠٨  
 ٣٠٩  
 ٣١٠  
 ٣١١  
 ٣١٢  
 ٣١٣  
 ٣١٤  
 ٣١٥  
 ٣١٦  
 ٣١٧  
 ٣١٨  
 ٣١٩  
 ٣٢٠  
 ٣٢١  
 ٣٢٢  
 ٣٢٣  
 ٣٢٤  
 ٣٢٥  
 ٣٢٦  
 ٣٢٧  
 ٣٢٨  
 ٣٢٩  
 ٣٣٠  
 ٣٣١  
 ٣٣٢  
 ٣٣٣  
 ٣٣٤  
 ٣٣٥  
 ٣٣٦  
 ٣٣٧  
 ٣٣٨  
 ٣٣٩  
 ٣٤٠  
 ٣٤١  
 ٣٤٢  
 ٣٤٣  
 ٣٤٤  
 ٣٤٥  
 ٣٤٦  
 ٣٤٧  
 ٣٤٨  
 ٣٤٩  
 ٣٥٠  
 ٣٥١  
 ٣٥٢  
 ٣٥٣  
 ٣٥٤  
 ٣٥٥  
 ٣٥٦  
 ٣٥٧  
 ٣٥٨  
 ٣٥٩  
 ٣٦٠  
 ٣٦١  
 ٣٦٢  
 ٣٦٣  
 ٣٦٤  
 ٣٦٥  
 ٣٦٦  
 ٣٦٧  
 ٣٦٨  
 ٣٦٩  
 ٣٧٠  
 ٣٧١  
 ٣٧٢  
 ٣٧٣  
 ٣٧٤  
 ٣٧٥  
 ٣٧٦  
 ٣٧٧  
 ٣٧٨  
 ٣٧٩  
 ٣٨٠  
 ٣٨١  
 ٣٨٢  
 ٣٨٣  
 ٣٨٤  
 ٣٨٥  
 ٣٨٦  
 ٣٨٧  
 ٣٨٨  
 ٣٨٩  
 ٣٩٠  
 ٣٩١  
 ٣٩٢  
 ٣٩٣  
 ٣٩٤  
 ٣٩٥  
 ٣٩٦  
 ٣٩٧  
 ٣٩٨  
 ٣٩٩  
 ٤٠٠  
 ٤٠١  
 ٤٠٢  
 ٤٠٣  
 ٤٠٤  
 ٤٠٥  
 ٤٠٦  
 ٤٠٧  
 ٤٠٨  
 ٤٠٩  
 ٤١٠  
 ٤١١  
 ٤١٢  
 ٤١٣  
 ٤١٤  
 ٤١٥  
 ٤١٦  
 ٤١٧  
 ٤١٨  
 ٤١٩  
 ٤٢٠  
 ٤٢١  
 ٤٢٢  
 ٤٢٣  
 ٤٢٤  
 ٤٢٥  
 ٤٢٦  
 ٤٢٧  
 ٤٢٨  
 ٤٢٩  
 ٤٣٠  
 ٤٣١  
 ٤٣٢  
 ٤٣٣  
 ٤٣٤  
 ٤٣٥  
 ٤٣٦  
 ٤٣٧  
 ٤٣٨  
 ٤٣٩  
 ٤٤٠  
 ٤٤١  
 ٤٤٢  
 ٤٤٣  
 ٤٤٤  
 ٤٤٥  
 ٤٤٦  
 ٤٤٧  
 ٤٤٨  
 ٤٤٩  
 ٤٥٠  
 ٤٥١  
 ٤٥٢  
 ٤٥٣  
 ٤٥٤  
 ٤٥٥  
 ٤٥٦  
 ٤٥٧  
 ٤٥٨  
 ٤٥٩  
 ٤٦٠  
 ٤٦١  
 ٤٦٢  
 ٤٦٣  
 ٤٦٤  
 ٤٦٥  
 ٤٦٦  
 ٤٦٧  
 ٤٦٨  
 ٤٦٩  
 ٤٧٠  
 ٤٧١  
 ٤٧٢  
 ٤٧٣  
 ٤٧٤  
 ٤٧٥  
 ٤٧٦  
 ٤٧٧  
 ٤٧٨  
 ٤٧٩  
 ٤٨٠  
 ٤٨١  
 ٤٨٢  
 ٤٨٣  
 ٤٨٤  
 ٤٨٥  
 ٤٨٦  
 ٤٨٧  
 ٤٨٨  
 ٤٨٩  
 ٤٩٠  
 ٤٩١

زما و زمانه با دلو نشان  
 لبک لب شکر و شکر  
 بازار به شکر و نشان  
 پس برادر و دو گفت ای برادران رحمانی و زمان را بانی شهر را از کوی طریقت شکلی ست پرستید که  
 و شایع عقیقت واقع است باز بگوید که در کوی تصوف حقیقت نیست و در عالم فقرست بی آنجا که و طار  
 و در پیشی است و در عالم علم خویشی است شگونی عجب این هدا الجحیر و عجب لکاب هذا الاخر  
 با خود گفت که بستم از که طالب او بودم و دیدم در آنرا که عاشق و راجع وقت که در این عو و شکل اخلاقی  
 بود و این سخن کن از انکه ای بستم ای ای چنین عقلم + وای کلید چنین قفلها + چه باشد اگر این رنگ  
 از این سینه من بزوالی و صورت زیبای طریقت در آینه حقیقت مرا بانی گفت ای جوان  
 و در ریاضت ناکاسته جز با امتحان هر چه نوازی بجوی و جز بر عونت هر چه دانی بگویی که با ما دوی  
 علم گنجی نخبه و با مشقه مسیح سیاهی در سنجید شکر تا بد الک و هکات سوال الک گفته شمایم از  
 عشق و طاهر در ایشان بنای است و بر کوه و حصای ایشان الفانی اما واقعه چیست که مانع  
 این است و حاصل بارگاه و تا این ظلمات شک و تخمین بر نیندازد و از سر بر عین بیاید **قطعه**  
 قال الله الشاهد القم الذي  
 هلا الدنيا والها في كوز  
 الله در صبا بستم که است  
 برای خدایمست که ان  
 پس در کوی بانی شک  
 کوی که در کوی بانی شک  
 انصورت منها انجا و در دوز  
 بگفت ای جوان کار کرم و فراقم بر بساط حالت دار و از سر  
 مخالفت بر خیزد بگویی آنچه واقع را هست و پیرس از هر چه محل اشتبا هست که بی کشتی و  
 و ریاضت راست نیاید ولی دلیل در سید ریاضت ممکن گردد و بستم شمایم از  
 اول قدیم بر عالم صورت است تا بتدریج بعالم معنی رسیدم فرایان کن که علت کبود و پوشیدن  
 چیست و از کلام این رنگ بر کردن شکر گفت این حال مستدیان شارع طریقت است و واقعه  
 پنهانیان کوی حقیقت ندانسته که قد استبه البدل و عینی انی الیسک الذي کوشده که  
 انفس سواد النجبه فی الدار این سبب از دوی و دو عالم را از کبود پوشی چاره نیست که هر که در صفی  
 اطلس معلم پوشه نظار گیان بروی نخبه ندان روز که خاک سیاح را خرقه کبود و در سر کندی و خبران طالب  
 که این جامه ابل اتهم است من چو رسید گفتند بسته باش که بر آن خلق و تکوین از بخار و دود بود و شاد و  
 او سیاه و کبود و نار و پود جامه وجود را چون بدست شوق شبت ترکیب کرد و اول رو پود و سیاه و کبود

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم  
موسى عليه السلام من الرسل  
الذين جاءوا بالبينات  
والهدى والرحمة  
من ربهم









[illegible]

کرد و از آنجا که در این کتاب  
 درم فضا که در این کتاب  
 این فضا که در این کتاب

[illegible][illegible]

شکون اس

مجلس شورای اسلامی  
مجلس شورای اسلامی  
مجلس شورای اسلامی

مؤلف از او زندگیست

سید احمد علی خان قزلباش

حکایت کرد و ادوستی که سینه مهرجوی داشت و زبانی راست گوئی قوی موس حج اسلام و زیارت روضه  
رسول صلی الله علیه وسلم در اندوآواز پهل حجاج از سر چهار سوی با بدعشق آن حضرت شریف و مهران  
علیه بیف عظیم وارد آمدن من گرفت و سوز آن حدیث شیر اس من گرفت رمانعه

طبع از طب بستم و دل طلب بیدارم  
این غرور چو دایا شب بیدارم  
خاری که بوییدم همش ز طبع بیدارم  
گفتم که نفرین غیبت این قامت با دو خاک بر فرق این استقامت  
پای بر سر خار و زلف بر دامن مار نهادن خوشتر از قدم نکاسل در دامن تغافل کشیدن استعجال

فَيَا لَهْفِي عَلَى هَذَا الْمَقَامِ  
پس ای تنفس بر این مقام  
وَأَسْأَلُكَ إِلَى بَيْتِ الْحَرَامِ  
و شومای من سوی بیت حرام که  
عَلَى نَائِي الْمَشَاعِرِ الْمَقَامِ  
بر دوری راههای عبادت و مرتبه  
إِلَى عِرْقَاتِ مَكَّةَ سَارِرِ  
دوستی که عرفات که در آن شربستان

مَتَنَا أَقْبَى حَيْثُ نَزَعَا  
مستانه ای که در آنجا از روی  
وَقَامَتْ بَيْنَ أَقْوَامِ الْكُفَرِ  
و قامت در میان اقوام کفر

هل في البحر يلا دفاع  
 الى عذاب نصرهم ارضا  
 واخرجهم اصفوا  
 واخرجهم اصفوا  
 واخرجهم اصفوا

کلفت برت مکه ان خدا  
 خرم مردم پروردگار مکه براند  
 هیترب زیر گلام آریم  
 ت ابراز و زو که می کشم

خایه مطلی مدی مرا  
 نهایت مطلبست غایت قصدست  
 رای رفتن کنیم عاشق وار  
 و زخم از راه و از جام آیم

کی بود کین بوس بدام آریم  
 روی در شعر احسانم آریم  
 تالار نازجوی رعنا را  
 تالار نازجوی رعنا را

از این خاصگان حاج را

هر اخوان که با نسیب  
 گماخت سیوف و قرا  
 نری اخلاص و محبت خود  
 چنانکه جمع شوند چنان در نیامند  
 می توایندی آنها را از خود جدا کنی

*(The page contains faint, illegible markings and bleed-through from the reverse side.)*











Dr

۵۴  
 حضرت امام رضا (ع) فرمودند که هر کس در راه حق  
 کلام الله و حدیث نبوی را بگوید و یا در راه حق

تغیباتی از کلام

منقول و سمعی است

مفتی محمد رفیع الدین صاحب دہلی

مکتوبات حضرت مولانا محمد تقی عثمانی

عبدالمجید

بنی ہرمن و ملا علی  
سن ۱۰۵۰

بی

فطین

دستخط  
مستشار  
قائم

[illegible]

۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

۱۰۰



١٥٠

نسخه خطی

٥٠

۱۳۵۷

100

مجلس شورای اسلامی

والتفاني

ابو عبد الله محمد بن اسماعيل بن علي بن ابي طالب

پیشتر کتب کرامی در مطبع کربلا

و این طریق دین و دسکس رفیق خرد بشماره عقل فرانی توان دانست که در هر صلاح و فساد و تعزیر و ایجاب و تخلیص و ایجاد و دست و اگر تعلیم او در دست ابراهیم علیه السلام نبودی از غلط افغانان راه نمی آفتاب دماه بیارگاه طول و عرض این جهت و وجهی للذی یصل السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ سَبْعًا و در خطاب را با رای این دعوی که کبرایت بر منی یقینی نبودی و پس از خطاب این لاف که کشف انصاف ما از دذات یقینا بر میسیدی و اگر صد نفر شمع در دست جمع نمی در مضائق این ظلمات و فائق این طلسمات و حقائق این علوات را بهیروی تواند کرد و قدیمی بر فطرت صواب تواند نهاد و نیز معلوم است که سمع محل خطابت و محل حکم ثمره دارد که پرورش در وی می یابد و عقل منقوره و سبب ثمره است و او را حکم شجره بوده و از شجره و ثمره و خرمن خرمن بسیار است تفاوت بشماره این است این رفیع است و این حضرت پس متبع باقی حکمت آن طاعت را نشاند و دست بسته الطواف را بر سر **قطعه**

وَمِنْ بَيْنِكُمْ فِي ضَبِيعٍ الْمَكِيدَةُ	فَكَيْفَ يَرَى مَقْلَادُ الرَّبِّ	هَلْ كُنْتُمْ مِنْ هَذَا رَشِيدٌ
وَأَكْبَدُ بَدَنِي سَبْعَ أَهْوَافٍ	بِسُجُودِ بَنِي إِسْرَءِيلَ	بِسُجُودِ بَنِي إِسْرَءِيلَ
فَهَيْتَ قَصْرَتِي فِي ظِلِّ الْعُلُومِ	وَحِينَ سَأَلَ سَمْعِي	وَحِينَ سَأَلَ سَمْعِي

و بر استنشین ستمان و خروش مجتبان و ناله سوختگان بودت و آوشت آفاقان محبت برخاست  
که جاء الحق و دهنق الباطل پیرسنی برخاست و رفتن ایباراست و رد ایلف و در سر محبت  
و پای نصرت در خراورد و چون نسیم سحرگاه در فراز و نشیب ابر اندر طبع و خاطر مدبو و وفای  
او جانند و بعد از آن بسیار شتافتیم آید در مبارک این مقام ز راعی  
شادان و عادات ملک از بند رفت  
جسام وار و دل خاک نشین  
معلوم شد که کجای رفت و چقدر رفت  
یار و روح و از هر حسین خندان رفت

المقامة العاشرة في الوعظ

کلیت کردم دوستی که در سفر یا به اتفاق بودند و در حضر یا بلا صق که دوستی از اوقات حکم ضیق حال  
 از مثال آن از مسقط العلماء و منسبت لاهنا امر قصد انتقال کردند و برای انتقال اشعار

وَمَا لِيُخَيَّرَ لِيَوْمَ مَعْنٍ مَسْبِيَةٍ	وقد اتم مشرب و كذا حاله
در آنچه تا این که به روزگار از دیر روز	نماش که از دیر روز تا این که به روزگار

ز

مجلس شورای اسلامی و مجلس خبرگان

فوائد من فوائد

سید الشہداء علیؑ

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلس  
الوزراء























در این روز که در کمال عظمت است

از باب کرامت ای درون که بر یکایک

مردمان میگردانند و در هر روز

شماره نویسی بنام ای رسیده

باینکه در این روز است

چنانکه در این روز است

اسم غافل از عاقبت نفسی آباد

بسم الله الرحمن الرحیم

مید و درم بشهر چندان رسیدم شهر می دیدم ساکنان را که با اشارت عامر الاطراف الاکثاف از دست  
 معلوم داشت شهر فضل و شهر بارات اهل و بعل خلق و تجارت ساکنان و کثیف قائل و اطراف آن  
 تقدیم اعتبار میگذاشتیم و بساطا و راجده اعتباری که ششم ناز و روزی ازین نگ و پوری و جوب  
 بیجا گاهی رسیدم که موسوم بود بر زنده و فتنه و منسوب بود به جمع حلاه امام آن بقعه لطیف رفته نظیف در فتنه  
 موعظت بود بر صد برین مشکلی و از انامواری اهل بدعت مشکلی و دانش دعوی برمی افروخت و خود را  
 چون طائوس بنطاریان میگردانید و شش پس چون آتش در حق نفسیده و از جاده آرزو میبرد و دعوی  
 نموده و نوزبان جاری بدرباری بکنشاده گفت سلوئی عن المغنیات و لا تصنعوا علی  
 الخبیات رسیدم از هر چه زیر عرش محمد و زیر قرص محمد است که این محدثات و معذرات از روی  
 من محبوب نیست و از خاطر من سلوب که این پوشیده و رویان با من بخانه اند و این بقعه طبعان است  
 هم شبانه پیری از سوی دست راست از گوشه برخاست و گفت ای داعی ضلول و داعی طبع معلول  
 ای خجسته بیستی بدین درونی و ای خجسته لانی است بدین سنگری که اینجا و زحک المضا و لا تقفین  
 یسقوا لک کاس منی بدین پیری مد و بای امیض نبوت برتر نه و ما اونی و یسقوا لک کاس منی  
 و بشو چند سمله که میان شافعی و ابو حنیفه رضی الله عنهما و از وسایست و مردان ادر محراب  
 و زمان را در جانه خواب بدان نیاز و حسیح است تا بدانی که محیط حکمت تعلیم است و قدم و دعوی  
 نه قدم تعلیم است و خطبه لاف نه خطبه تعظیم و دعوی تا آنکه خطبه و کار تعلیم است و لاف هم والی مایه  
 تمسین سمله حکونی در آنچه مقدی تر است که او را حدت رسیدن از ظهور بود و خود کند و مقاسم خان  
 باز از یاد واقعه که در آن نماز بنا کند و یا نماز وقت را باز از ابتدا کند تا سالی دیگر از طرف دیگر او را دو  
 که ای پیر گم گشته کن در قمار بالایی و دالایی این دعوی ترقی ندارد و طول و عرض زمین را فتنه  
 توسی نه این دعوی ابران نیست و این شکل را بیان نه سمله حکونی در مردی که زمانه  
 در شبان روزی گذاشت و نه است که کدام نماز است و نه توسی شریعت درین صیبت و مخالف  
 درین سمله کیش تا بدانی که علم غیب در هیچ آستین و بیعت نهاده و نه در دانی کمال بر  
 نکش و نه این پس بگو از گوشه آواز او که ای پیر مردانی بدانکه همه دامن جبهه خدای نیست

سبابت بر صده و درای معلوم کردن

مقامت نفسی و عبادی که درین با هم

عبادت یکم درای معلوم کردن

بدلت بیستی جاری کردن کن با هم

بسیار از عبادت و عبادت

بسیار از عبادت و عبادت

بسیار از عبادت و عبادت

بسیار از عبادت و عبادت

بسیار از عبادت و عبادت

بسیار از عبادت و عبادت

بسیار از عبادت و عبادت

بسیار از عبادت و عبادت

بسیار از عبادت و عبادت

خروج چهارم

بسم الله الرحمن الرحیم



[illegible]

۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰









۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰

مقطع	پایم چو بنه نیست شکلی سفر کنم	کر باز او سیم بهاری این سر
در بیتی نمز گفت بار کا ندو	بر صبح بوی مشک تباری این سر	در بریش شکار کنم کز فواکدش
سرو کز راز گونه شکاری این سر	بیشتر حیا کنم ز زمین خطه	کر باش آن لذت خواری این سر
دوایتم که گشتی به تجربه و امتحان	و اعتبار حکمت و اخوان است	و پیش می از نظا و طلال تجربت
رحال آوردم و سفر تو را از ماش کردم	تا این معنی قطع	که فضل فی بکد فیض اعلی بکد
الکرم لکنه بدین الله و انحرهم	لما کما فیضک من بین سائرکما	و من الله فی کما فیضک و انحرهم
گر برای مکده خانه دست خاوند بزرگ	بهر آنکه آن بکدی اده شد و این بیان	بهر بزرگی وین اسلام همیشه
و چون با جناس الناس مجاست	به تناس وی نو دروشنالی و شانی	و مباحطی و مباحطی و مباحطی
و معلوم گشت که یک صفت را	رازی بله معنی غنی زار و تمام	و تصویق علم که عوس حال
فالحسن من حدیث عن علی	و عن تحلیف تریب و تریب	و عن تحلیف تریب و تریب
در سخن نمی رسد از هر سبب	و از تحلیف تریب و تریب	و از هر وصف و صاحب هر شوق
اغناک عن کل شغل و تکلیف	فواصیل الحسن علی الدین	و عن کل و وصف و تشبیه و تشبیه
بل نیاز کند ترا از هر چه کردن	و تشبیه و تشبیه و تشبیه	و تشبیه و تشبیه و تشبیه
و آغاز از کتب و با مجلس علما کردم	و دادم و استم که از دحام عوام	و اعتباری ندارم و در کف امتحان سنگی
و وزنی نیارم که انعام کا	و انعام از ستوران غرض طلب کردن	و کار کردن کار کردن کار کردن
و اهل الاختصاص که درم اندر و بنار	و ارباب تازی بان و امام صاحب	و طلیحان و موی قصه و موی عظم
طلیحان و طلیحان و طلیحان	و متفاخر و متفلسفی و متفلسفی	و متفلسفی و متفلسفی و متفلسفی
از سیران و سیران و سیران	و سیران و سیران و سیران	و سیران و سیران و سیران
مشهور و مشهور و مشهور	و مشهور و مشهور و مشهور	و مشهور و مشهور و مشهور
صد در صد و صد و صد و صد	و صد و صد و صد و صد	و صد و صد و صد و صد
و مقرران و مقرران و مقرران	و مقرران و مقرران و مقرران	و مقرران و مقرران و مقرران
چون جمع خاندان نبوت و شعوفان	و نبوت و نبوت و نبوت	و نبوت و نبوت و نبوت
و بانوا ساجد و جوش جوش	و جوش و جوش و جوش	و جوش و جوش و جوش

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰









۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰

و از احسان و این اشعار است  
 اشکال و الحاح همه در یک گزیده  
 کشتن جهان این غرض و مقصد است  
 گفتیم نباید که باین غرض تا این جمل و عرض مجوده شود و پیر این غرض فرسوده و خیال عشق طیان محرمی  
 راه منزل میرسد و پیوسته بسیر بالین در می آید عنان اختیار بصورت اب بر می خیزد و بیستی  
 دران راه باز می خیزد دست موافقت در گردن مرافت ایشان گردم و روی بصورت اسنان  
 نهادیم و چون میر آنولایت رسیدیم از واردان دیگر گونه حکایت شنیدیم  
 و من کسب الیکان عن کل حال  
 فلاهلک بلقی کشید و ناعیا  
 که قصد می نمود بر خط و نسق معثور گذر شده است و ایام نوشته آن بهیم بهیم عموش شده است و بهیم بهیم  
 بهیم بهیم بدل شده و از ربا صین بسایین بخر فارفت و از ان اقلح افراح در سر بخر خمار نیست عشقه  
 رادر لباس غری و جامه سوگوازی نشاید دید و مرقع و رقع در علقان بمرادی مشاهده توان کرد  
 گفتیم بهیم بهیم که نام ناظر بدان ریاض ناصر باز خورد که کلام مولانا  
 اتفاق و انظام و انشاق را از هم جدا کرد گفتند ای جوان طلاق  
 مدندان و اسب نان این بر این بصر بسیار است و امثال این نیست بر دیشمار مصرع  
 و ان الله ظالم عسوا  
 که کلام ما نذر دیدن چشم  
 سخاوت پس و بره نهادم و عنان تصرف بقا و قصدا و آدم و منزل نبر در طلب این مقصود و مقصود  
 می آیدم تا بدر و از ده آخرم کرم و خاک پاک و تربت باز بت سیدم آن همه اشجار و اغراض این کس  
 و برم و آن همه احوال معکوس باقیم بهیم سحری بخت گل طری نداشت و منقشه طری نداشت  
 و در لاله صحرائی طراوت و در غمائی نبوده در سمن برسی را حبه طبع بود و نه در گل بهاری از قند تیار  
 سیاح دران باغ خانه کرده و وحوش دران بقال کشیده ساخته تصور خالیه او چون سوراخ شده و در  
 بر نگار و موضع اعتبار شده و ما کن معلوم چون اماکن بهیم منزل انتقال و ارتحال شده گفتیم ای بهیم  
 مستبدان و وزخ مدبران و قحطان چون شدی ای جات امیران در کات سیران چن گشته  
 قذواک الله سیرا و جهارا + و انک امر لیس و هلا + و چون بزار و دیار و خانه و  
 برانده عقلت به از خانه و باطن و ظاهر به و بهر و علم در شب و روز

۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰

۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰







مجلسی استادی از نوبتون  
 فیض حسن میر  
 قافیه بسیار در ملامت  
 آن بختی که با او کلام  
 و در مضمون بخت درین عمر  
 اشعار طبعی بوسیله او کلام

مجلسی استادی از نوبتون  
 فیض حسن میر  
 قافیه بسیار در ملامت  
 آن بختی که با او کلام  
 و در مضمون بخت درین عمر  
 اشعار طبعی بوسیله او کلام

چهارشنبه باد بهاری بروی وزید و از جنش نسیم می نویسد و پیر در روی او میخندد و گوش میدکشم  
 سیاح چه بگویند و از ان ترنم و قسم چه میجوید این بیت بر زبان داشت و این نظم در دهان  
 از جگری کباب و جاشی بر یک میگفت و از زرار بران جوان میگفت **قطعه**  
 یابا سقا القدر که رفت مرا  
 ای بلند قامت خدایا در دلم کجاست  
 ناسا و کاسا و اخوانا و جلا  
 آدم و بیاله و برادران و همشایان  
 وزادنی کردت دنیا و دینی  
 و زیاده شد مرا و دنیا و دینا و دینا  
 افکتت خصم و آو حاسا  
 آفاندی که هسته و کی ساندن گجها مان  
 پس نظم مازمی بگذاشت و نوای درمی برداشت و این ابیات در دهان زبان آورده **قطعه**  
 زهی طالبی درختی که لب بدی  
 سیاح اندر رقیب و دایه تو  
 بنار و در بهشت حدی شاید  
 و این ابیات در دست گرفت و درخت گرفت و خواست که قدم بردارد و مرا  
 فرو گذارد و آواز داد و دم که شیخ است و استی و استی که درین گری تا که درین قافیه ضعیفان می نویسن  
 حدیث ثابت که درین اه سخنانند از راقی ممت بر خرما پاره نشین است پایان کاروان از گرد  
 مرکب تو باز نمائند پیر باز نگریست و گفت ای جوان نادان سخت بد آنکه باشایه و آب سکون  
 و حرکت خوش بیاید شعله بار خود برداشتن من میزند که هر دو از شیر نفیست و آنانی حال  
 نمود در منزل دلی و من در مرحله آخری تریم و زرقن بی بانی و فود آمدن سخاوتی توانی حال انداخته  
 و این مقال را ایاموخته ترا در هر فکری خوشگی نموده و در هر منزل نیز از شکل افتاده و فکری بهت بدست  
 تا از قدم نفی فاکت و اس الکعب الشرف عرفان الحرف تطلب و در ار استه و من از سر مرا

مجلسی استادی از نوبتون  
 فیض حسن میر  
 قافیه بسیار در ملامت  
 آن بختی که با او کلام  
 و در مضمون بخت درین عمر  
 اشعار طبعی بوسیله او کلام

مجلسی استادی از نوبتون  
 فیض حسن میر  
 قافیه بسیار در ملامت  
 آن بختی که با او کلام  
 و در مضمون بخت درین عمر  
 اشعار طبعی بوسیله او کلام



[illegible]







ومن بآتش عشق درین تکل بودم و با خاطر دین تامل که آن آفتاب جمال و با کمال از مشرق وصال مغرب  
زوال فرو شد **شعر** جان وی یافت چون قهر و عجز می یافت

گفتم اندرین عشق نکاح و تعارف نشاید و عشق بدل از جراحی صلی حاصل نیاید عاشق را جان بدست باید  
و مرید را حق در شست گامی چند بر باید داشت و سیلی چند باید که داشت تا بنگیزد که این اختر را بر ج که است  
و این کوهر را در ج که اتم نباید که صبا دی بدین آمو در نگر دیا بازی بدین تپه و باز خورد که متاع طلبه خطا در  
رسته بازار از خیر دیدار نماند پس در میان آن خوف و رجاء و در آشی آن شدت و رجاء و شوق و حاق حاق  
صادق باز نگرست تا بداند که علت این ناک و بوی صیبت و موجب این جت و جوی چه بوده است چون  
امارات عشق مستولی دید و علم سلطان مرستیال گفت یا ایها العزیز الکریه امش  
روید که کائنات من من التوایب کیذا باز کرد که این آه پر کلب عفو نیست و مپای که شمس

پرخشم عیور **شعر** در حاد عشق مرد یاری نه **شعر** ایک شهر گمیان نهد یاری نه  
ای آنکه از آسرای چنین غربتی دور و غلو ای چنین کربتی همانا درین اسم این م افتاد و درین آه کدم  
نماده اگر چون حرا و زده عاشق آفتابی خود نصیب خود سیالی و اگر دعاوی رخساری با حیرات توانی  
جمع شده است خود قفای آن بخورشی و لیغراق می **شعر** بار بر سودا و طریق موس

گر باد شوی بگرداد در سیرت **شعر** چون فرمان الی دل را انقیاد نمودم و ساعتی بر قدم توقف بودم  
و سلطان و می روز بر در ولایت زنگی شب لشکر کشید و سپاه دار نام ازیم و چون سپهر سپهر  
خسرو و سیارگان از چشم نظار گیان حجاب شد و عروس غیب چهره مهر در کلی نقاب شد با گشتم و در سیار  
در داس در از شب لیدار و دم و تار و زرد و دار الضرب خرسندی نقد عشق و فدا و دم **شعر** با عی

فیت ابواب الصلوات	اجرم کاش که اظهروا حیرت	و عین صیبتا لعینش
پیشانی کردم و در صیبتا کانی	نشانده شدیم که با محبت بکار نشوده	سبا میش که رسیدیم از آتش کشته
ولیل قطعاه ککلیه ناکه	و چون نکل شب در قسم آمد و با حیرت	در منجم و پیر عیون

شب بروی عروس روز محبت بد و صقیل صبح زنگ غلظت از روی آری نه روز  
بزداید **شعر** چون سح استن شب نره در شید **شعر** و جیب و سیال بلور جی بر شید  
در شیره که سنانای آفتاب **شعر** و ز جرم جرم ماه سر اندر سپهر شید **شعر** پیش از صبح صادق بر خاستم

عشق درین تکل بودم و با خاطر دین تامل که آن آفتاب جمال و با کمال از مشرق وصال مغرب  
زوال فرو شد **شعر** جان وی یافت چون قهر و عجز می یافت

گفتم اندرین عشق نکاح و تعارف نشاید و عشق بدل از جراحی صلی حاصل نیاید عاشق را جان بدست باید  
و مرید را حق در شست گامی چند بر باید داشت و سیلی چند باید که داشت تا بنگیزد که این اختر را بر ج که است  
و این کوهر را در ج که اتم نباید که صبا دی بدین آمو در نگر دیا بازی بدین تپه و باز خورد که متاع طلبه خطا در  
رسته بازار از خیر دیدار نماند پس در میان آن خوف و رجاء و در آشی آن شدت و رجاء و شوق و حاق حاق  
صادق باز نگرست تا بداند که علت این ناک و بوی صیبت و موجب این جت و جوی چه بوده است چون  
امارات عشق مستولی دید و علم سلطان مرستیال گفت یا ایها العزیز الکریه امش  
روید که کائنات من من التوایب کیذا باز کرد که این آه پر کلب عفو نیست و مپای که شمس

پرخشم عیور **شعر** در حاد عشق مرد یاری نه **شعر** ایک شهر گمیان نهد یاری نه  
ای آنکه از آسرای چنین غربتی دور و غلو ای چنین کربتی همانا درین اسم این م افتاد و درین آه کدم  
نماده اگر چون حرا و زده عاشق آفتابی خود نصیب خود سیالی و اگر دعاوی رخساری با حیرات توانی  
جمع شده است خود قفای آن بخورشی و لیغراق می **شعر** بار بر سودا و طریق موس

گر باد شوی بگرداد در سیرت **شعر** چون فرمان الی دل را انقیاد نمودم و ساعتی بر قدم توقف بودم  
و سلطان و می روز بر در ولایت زنگی شب لشکر کشید و سپاه دار نام ازیم و چون سپهر سپهر  
خسرو و سیارگان از چشم نظار گیان حجاب شد و عروس غیب چهره مهر در کلی نقاب شد با گشتم و در سیار  
در داس در از شب لیدار و دم و تار و زرد و دار الضرب خرسندی نقد عشق و فدا و دم **شعر** با عی

فیت ابواب الصلوات	اجرم کاش که اظهروا حیرت	و عین صیبتا لعینش
پیشانی کردم و در صیبتا کانی	نشانده شدیم که با محبت بکار نشوده	سبا میش که رسیدیم از آتش کشته
ولیل قطعاه ککلیه ناکه	و چون نکل شب در قسم آمد و با حیرت	در منجم و پیر عیون





۵۰ استراتژی های بازاریابی

[illegible]

و اکبر و هاقبل کثیر القری  
 و چون عاشقان ربوی و دل شدگان و پوی سید و نسیم  
 و نازل تبرک و مر اهل مبارک بدیده می رفتیم و شنیده را بدیده بخت تبرک و اسماح را بهما  
 اختیار میکردیم با شهر و دهان پای اسرار غربت بیرون کرده و عسکرم اقامت و سکون  
 کردیم اما چون آن بلده امن و سلامت دیدیم راسی اقامت گردیدیم طایع بدان شهر کشایشی با مطایبه  
 نفس آسایشی و عالم هنوز خضرت بر عی است و جهان هنوز نصرت طبعی گفتم روزی چند از نوایست  
 چلو که گفتم و برین بساط قیل که گفتم و نیز ستوران امیعا د بار نهادن بود و وقت نهار و آب داد و چون  
 عزم توقف اشتد است مصمم گشتیم و راسی اقامت محکم عزم طواف و گشت کردیم و روی صبح  
 و شست آوردیم هر روز با وازه تازه بدو وازه می شستیم و هر روز در حرت و جوی بخله و کوی می بودیم  
 تا روزی جمعی و بدیم بسیار و خلقی بشمار بر صوب معین میدویدند و با یکدیگر می گفتند و می شنیدند  
 و معلوم می شد که دویدن اسباب چیست و در آن تک و پوی عجب چیست تا پسیر را بگوشت  
 باز کشیدیم و صورت حال از وی پرسیدیم گفت ایخا بر نامیت که بدست تا غرق شود ایت و امر و  
 یکبارگی شیدا شده است و علامت عشق بروی پیدا و بعد از آن که بسیار پندش دادند و امر و نصرت  
 بندش نهادند و آنکه چون نگارستان در بجا رسانان شسته است و دست و پا به عل و بند بسته  
 و بواسطه بند عشق از همه بند ها رسته روی و راسی بدان جهت آوردیم و قصد آن بقره کردیم و چون  
 بدان بنای حایون و خاک منبر کردیم و همون رسیدیم و بامی از آستانه در میان نهادیم و دیدیم لطیف  
 اگر آستانه و بر نامی ظریف روی شسته بدوش و خاموش و مفکر و خیر و خیر ناخن و غیر منتشیر می دیدند و از او  
 ترغ اصالت میدیدند و بدماغ از وی لوسی ایالت میرسید و قدم در خید و اشکال دوست و بامی در  
 سلاسل و غشال اشک چون مر و اید بر عارض چون کسیر بامی بار بدو و چند بیت و گلدان  
 با ویا زری نرم و سازی گرمی بر و اخت و می گفت

یا علامه الشوق فی آتای غلا	لا کفر حنیفی لیستری حالی	هذا خلق کفر فی خستاء و جی
ای شکی شوق در بیان شکی من	بر اندازان یکدیگر من اندر می خیزد و گرا	این زیاده شامت در شید و جی
و آیتی فی هوا کواکب شوق غلا	همه عالم حدیث ثبت الای بود	اگر پیر امن و صل تم بر بالای بود
و گرشایسته بند و پوی بامی من	سرگردون گروه زبیری بامی بود	چنین سوئی و مخون عی شین

و چون عاشقان ربوی و دل شدگان و پوی سید و نسیم  
 و نازل تبرک و مر اهل مبارک بدیده می رفتیم و شنیده را بدیده بخت تبرک و اسماح را بهما  
 اختیار میکردیم با شهر و دهان پای اسرار غربت بیرون کرده و عسکرم اقامت و سکون  
 کردیم اما چون آن بلده امن و سلامت دیدیم راسی اقامت گردیدیم طایع بدان شهر کشایشی با مطایبه  
 نفس آسایشی و عالم هنوز خضرت بر عی است و جهان هنوز نصرت طبعی گفتم روزی چند از نوایست  
 چلو که گفتم و برین بساط قیل که گفتم و نیز ستوران امیعا د بار نهادن بود و وقت نهار و آب داد و چون  
 عزم توقف اشتد است مصمم گشتیم و راسی اقامت محکم عزم طواف و گشت کردیم و روی صبح  
 و شست آوردیم هر روز با وازه تازه بدو وازه می شستیم و هر روز در حرت و جوی بخله و کوی می بودیم  
 تا روزی جمعی و بدیم بسیار و خلقی بشمار بر صوب معین میدویدند و با یکدیگر می گفتند و می شنیدند  
 و معلوم می شد که دویدن اسباب چیست و در آن تک و پوی عجب چیست تا پسیر را بگوشت  
 باز کشیدیم و صورت حال از وی پرسیدیم گفت ایخا بر نامیت که بدست تا غرق شود ایت و امر و  
 یکبارگی شیدا شده است و علامت عشق بروی پیدا و بعد از آن که بسیار پندش دادند و امر و نصرت  
 بندش نهادند و آنکه چون نگارستان در بجا رسانان شسته است و دست و پا به عل و بند بسته  
 و بواسطه بند عشق از همه بند ها رسته روی و راسی بدان جهت آوردیم و قصد آن بقره کردیم و چون  
 بدان بنای حایون و خاک منبر کردیم و همون رسیدیم و بامی از آستانه در میان نهادیم و دیدیم لطیف  
 اگر آستانه و بر نامی ظریف روی شسته بدوش و خاموش و مفکر و خیر و خیر ناخن و غیر منتشیر می دیدند و از او  
 ترغ اصالت میدیدند و بدماغ از وی لوسی ایالت میرسید و قدم در خید و اشکال دوست و بامی در  
 سلاسل و غشال اشک چون مر و اید بر عارض چون کسیر بامی بار بدو و چند بیت و گلدان  
 با ویا زری نرم و سازی گرمی بر و اخت و می گفت

و چون عاشقان ربوی و دل شدگان و پوی سید و نسیم  
 و نازل تبرک و مر اهل مبارک بدیده می رفتیم و شنیده را بدیده بخت تبرک و اسماح را بهما  
 اختیار میکردیم با شهر و دهان پای اسرار غربت بیرون کرده و عسکرم اقامت و سکون  
 کردیم اما چون آن بلده امن و سلامت دیدیم راسی اقامت گردیدیم طایع بدان شهر کشایشی با مطایبه  
 نفس آسایشی و عالم هنوز خضرت بر عی است و جهان هنوز نصرت طبعی گفتم روزی چند از نوایست  
 چلو که گفتم و برین بساط قیل که گفتم و نیز ستوران امیعا د بار نهادن بود و وقت نهار و آب داد و چون  
 عزم توقف اشتد است مصمم گشتیم و راسی اقامت محکم عزم طواف و گشت کردیم و روی صبح  
 و شست آوردیم هر روز با وازه تازه بدو وازه می شستیم و هر روز در حرت و جوی بخله و کوی می بودیم  
 تا روزی جمعی و بدیم بسیار و خلقی بشمار بر صوب معین میدویدند و با یکدیگر می گفتند و می شنیدند  
 و معلوم می شد که دویدن اسباب چیست و در آن تک و پوی عجب چیست تا پسیر را بگوشت  
 باز کشیدیم و صورت حال از وی پرسیدیم گفت ایخا بر نامیت که بدست تا غرق شود ایت و امر و  
 یکبارگی شیدا شده است و علامت عشق بروی پیدا و بعد از آن که بسیار پندش دادند و امر و نصرت  
 بندش نهادند و آنکه چون نگارستان در بجا رسانان شسته است و دست و پا به عل و بند بسته  
 و بواسطه بند عشق از همه بند ها رسته روی و راسی بدان جهت آوردیم و قصد آن بقره کردیم و چون  
 بدان بنای حایون و خاک منبر کردیم و همون رسیدیم و بامی از آستانه در میان نهادیم و دیدیم لطیف  
 اگر آستانه و بر نامی ظریف روی شسته بدوش و خاموش و مفکر و خیر و خیر ناخن و غیر منتشیر می دیدند و از او  
 ترغ اصالت میدیدند و بدماغ از وی لوسی ایالت میرسید و قدم در خید و اشکال دوست و بامی در  
 سلاسل و غشال اشک چون مر و اید بر عارض چون کسیر بامی بار بدو و چند بیت و گلدان  
 با ویا زری نرم و سازی گرمی بر و اخت و می گفت



شادی بیخود و بیهوده

[illegible]







۱۰۰ قدم دوم از ارم  
 ۱۰۱ قدم اول از ارم  
 ۱۰۲ قدم اول از ارم  
 ۱۰۳ قدم اول از ارم  
 ۱۰۴ قدم اول از ارم  
 ۱۰۵ قدم اول از ارم  
 ۱۰۶ قدم اول از ارم  
 ۱۰۷ قدم اول از ارم  
 ۱۰۸ قدم اول از ارم  
 ۱۰۹ قدم اول از ارم  
 ۱۱۰ قدم اول از ارم

و در آن مجید گاه و در آن سبب سید و گاه بولدان و غلمان ترخیب بکشد پس این  
 اختیاری است و اتباع را صاحب اعتباری تا در قدم دوم و دم ندانست نباید شد و غشیم هم  
 نباید بود که قدم اول این حدیث بر خاک اعتبار است و قدم دوم بر آنش اعتبار از و عافیت باین  
 دو آشیانه آشنائی ندارد و عقل و خرد و دین رسته روانی نه بیا ر این بار بر این باید خورد  
 و در بر این کار بر این باید کرد و این شب از دامن و لاج تا بکریان صبح در ارق حرف آن  
 مکتوت و عرق آن حیرت بودم و چون نیم صبح صافی بر مرکب طو آنی نشست به جاتم مطلب این  
 بیار استم تا گوا دانای با هم که از وی دو عالمی است و سید این که از وی شعله جویم با رسیدم به رسته بر آنی  
 طمازان دیدم بر گوشه و کان یکی بر روی جوان بر قدم گوی است و نه باین صبح کشاده گیرش می گرامان  
 شاع شریعت ای مخلفان بلکه طبیعت بر این قوم لوط رفیق و کل سنت انجا رحمت نفس نیست  
 و بیداران را نود بس عاقبت بشیاریان آرزو و نسل و حرث بر لبه روث و فرشت فرود آمدن  
 محض ضلالت است و این حالت این اندو من التناجات القدر و الموت و الحیات و کاین که  
 من الحزین الغنید و المصراک و البید ابواب نوم من ذوات الد و ایت قلبیض التراب  
 خبر زمان شریک نازک و آرزو شده و بار این روز عید کجا رسید از من صاحبان سید سخنان  
 جایگاهها از بر و یانی که آفتاب عاشق و مدوش ایشان است و ترماندیم گوش ایشان اشعار  
 هیقلان حطرت قصص ممالک حورالعان نظرن جفن فائز فالقد فی الاوتاب و هم نام  
 و حورست کریمند پس یک است پس در جابهامیر و نازک است  
 و الطرف فی الجحان سیف با شیری با خاک پای ایشان عشق بازی کند و رسته گوشه محشر  
 ایشان با تاج ماه عفت بازی کند و اشعار  
 همه سیم و بر زین سواران پر و یوان پروین گوشتوران زلبه امی سید و فرشتان  
 و گیسو مای شکیب شکاران بگاه عشرت بوس و تماشا چو شهد و شکو و ماده گواران  
 شک و آبله ایشان نافه من بخند و نویم حیث استین ایشان بر جود و عین بر بدو از غاب محضون ایشان  
 هزار دل در خضاب من و از زرس قمان ایشان هزار جان مغنون شده آبر از در عشق ایشان ز بار  
 بر بیان سببه و اخبار در همه ایشان همارک شفته ماروت ماروت کی از تانهای ایشان

۱۰۰ قدم دوم از ارم  
 ۱۰۱ قدم اول از ارم  
 ۱۰۲ قدم اول از ارم  
 ۱۰۳ قدم اول از ارم  
 ۱۰۴ قدم اول از ارم  
 ۱۰۵ قدم اول از ارم  
 ۱۰۶ قدم اول از ارم  
 ۱۰۷ قدم اول از ارم  
 ۱۰۸ قدم اول از ارم  
 ۱۰۹ قدم اول از ارم  
 ۱۱۰ قدم اول از ارم

۱۰۰ قدم دوم از ارم  
 ۱۰۱ قدم اول از ارم  
 ۱۰۲ قدم اول از ارم  
 ۱۰۳ قدم اول از ارم  
 ۱۰۴ قدم اول از ارم  
 ۱۰۵ قدم اول از ارم  
 ۱۰۶ قدم اول از ارم  
 ۱۰۷ قدم اول از ارم  
 ۱۰۸ قدم اول از ارم  
 ۱۰۹ قدم اول از ارم  
 ۱۱۰ قدم اول از ارم



و انصاف است نه باده مانی و نه سود و اگر نه فتنه نشسته بجزر و سودا گوشت جادو ایشان بودی و جوی کلیم  
در عساکر و کلیم شمال اینا جیشی منصب صاحب طبری با حریف مزدوری بنیاسختی و اگر نه بخواهی ابو و عدل  
و گوش و گوشوار ایشان بودی ایوب غمیر برده صابری بر خود نندیدی و در دای شکلیانی از فرق توانائی  
نمیدانستی و ندای ای **مکتبی الظهور** و ندای که در حلقی و تلبیس بود که بهانه ایشان تلبیس ساخته  
و که ام بن دوستان که شطآن بلبل سوادای ایشان بر دخته نموده است **رباعی**  
**دعوت جبهه ای** **الحی ایشراک** **والله یقول الحق ایشراک** **اذا انما ملک ما فیه عن خلقی**  
بگفته و بی آنکه از این دوشی که در پیش  
فایده چه حاصل شد و اگر ایشراک  
سبب جنگ و ننگ زار نم  
فاصله غسل و ناص دین نم  
**این اندوختن انعامان الکحایین** **کولکان الحکایک** **کما نبد**  
شما از دلبانی که عطا جان شک بنا گوش ایشان است و سپر پوش آفتاب گوشه شش پوش  
ایشان ماه خدا ایشان انگار زمین است و سر و قد ایشان را چین از زمین است شما کیم این  
روز رزم و جهاد کیم این روز رزم خدا ایشان بزرگ تر ویرالوده ای و زلف ایشان ببطر کلف مسود  
سواران مرکب و روز رزم و نگاران مجلس بزم کلاه دارانی که ما جداران غلام ایشانند و عساکر  
که شما ان عالم در دام ایشانند و خط و خط شتباری خط و بنا گوش ایشان است و صدق در حکایت  
**اعل یوش ایشان قطع** **لاله شان و خفته گشته نهان** **اعل شان بر شک برانده وین**  
دلربایان بر دوش مجلس بزم  
شد برانده و دوشی شان بالین  
**جاستانان یوقت گوش کین** **شک شان و شکسته لاله** **گشته بکل شخص شان بستر**  
**شک شان است بسته اندرین**  
**هر که از آستانه این به رویان بوی سپوده گویان** **تخول کن در خور ملاط حاجل و عزاعت اجل بود**  
**چون در اول** **در آخرین مجادله تامل کرده ام و بدان محولات و منقولات تو سل جسمم که در می**  
**هر د ملت زدم و تو کل کرده ام و خواستم که با آن پیرو جان هم کاسه و هم خوان کرده ام و گوشت**  
**و شند و با ایشان هم دین نهان شوم و هر دو در عالم تواری سواری کردند و چون خیال زبیداران**  
**و خواب از بیداران از من بگریختند رباعی** **سطلو من نشد که بران دران**

۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰















اینچو گوهرهای نیکبخت است آخرت های سگین صندلی بدین شکرتی دور و دوری ای نوشهری این بگی دوروی حر  
استارهای نفوذ گنگامی بی مغر خسارهای نکین دامای سنگین صحر جاسع و خلق سام چگون باشد که در خطیب  
وقاضی بود که کفر و شرک اصفی بود و آنکه مودب و محتجب بود و فضیلت و جهالت منتسب بود و بر تقدیری کماله  
مغفانه دور سر گاهی ز نار نیکنان باجمودان هم سیاله تو باگیران هم نوا که بدانید ای عطشای شهنشاه بجای شهر  
طالع این نهاد که بود پر کبر و حسد بر برج اسدست و بوقت تمیز این قاعده نوشتید این اساس را صلح علی  
ناظر آرم رخ دوروی حاضر و مشتری از سمت طالع دو ر و افق اب بعد النور و نظر کو اکب شخصی پوسته و اقتصاد  
نوابت سعدی بسته بود اسباب نخوت فراهم نمود و او اخی خوشتر تکلم خاک این خطه بانخوان خلون آری  
دار و ذوات این شهر در مجاری حلق آوریشی فلکهای این شبه کرگ و شیرست به بار آن به تاریخ و تیره  
غوب بدین تربت محض کرت است و رخسار خون غراباز و علما عین قربت است شعرا

گل این نوهار خار دل است	آب رخ آبدار دل است	ناز او سیر نیاز دل است
خمر او سیر بخار دل است	بس چون شکایت پیر بنیای کشید و این فقریغ بیای سید جاب	

صیبری بنیدیکیه بختا دوستی جذرقی بوسی داد پس گفت ای پرخوش حکایت وای مرد صاحب حکایت  
 مافورین شهر می مرا با تو نان و تمیان در میان است و حکم تو برسد و زبان من روان و خانه من  
 آن تو را در فرمان تو تسلط حکایت بنور دو ازین حکایت بگذر

<p>وَرَكْمًا لَّيْلِي لَمْ يَكُنِ</p> <p>وَرَكْمًا لَّيْلِي لَمْ يَكُنِ</p>	<p>وَرَكْمًا لَّيْلِي لَمْ يَكُنِ</p> <p>وَرَكْمًا لَّيْلِي لَمْ يَكُنِ</p>	<p>وَرَكْمًا لَّيْلِي لَمْ يَكُنِ</p> <p>وَرَكْمًا لَّيْلِي لَمْ يَكُنِ</p>
---	---	---

و در نهایت حیدر بیدار گشتی است و وقت بود که از آفتاب و ششانیاید و از شکتاب تو بایستی از انظار ازا داد  
 بود که در شانده جمبور بود و در میان جمبور و در فانی شکور بود و اکثر جمول و اکثر جمول و اکثر جمول و اکثر جمول  
 این داغ بد باغ سر سید این مکتب نبوت و از این حدیث در گذشت و باغدار و سحر پیش از وقت

اسی جوان جو باد کوئی طرح سے نہ دیکھ سکا  
 خرمندہ ان اعتبار سے از دیکھ سکا  
 ادا کا صبر و حزم ہندی حکمایہ  
 آگاہ با اثر ہر مہر کن و گذار این حکمت  
 قدس شکر الرض بشکایہ  
 بس نکات بکند نار این شکایت

التشجاعت حين افروغتها حقا بنبوءه مرشدان فروع باشك در آتش جرم سايه خورشيد اين كبر عبد خواه اين

*[Faint musical notation]*





[illegible][illegible][illegible][illegible]

۱۰  
از دست عضو کمال  
کتاب در کمال شتابان و فوق  
۵۲

۱۳۰

صوبہ گلستان  
سیکرٹری دارالحکومت  
کراچی

[illegible]

صبح باشم پیوسته و چون مور بوی اندر اهی کردم  
 غمی از باد محول نزد شخصی از خاک محول  
 را ندانم بوقت باز آمدن او اگر دیدم طیار پای او کار بماند و راهی  
 بایستادم و بار از بارگی بنهادم و با خود گفتم که کیست جمال او  
 چون خاک بر جای بماند و چون نفس سوخته در زبان افتاد و جوانم  
 و بر زبان براندم که با تو ای تن خور من امید بخش  
 فدر شب رو خاقت بستانم اگر روز بلا بحلیه تا شب بخفت  
 و در شراب سه گالی خور و آن پیش حال عقل بایستم و راه خوابات بستم و حرفی چند چهل کردم و دم در کو  
 خوابات منزل کردم و کاسه و کعبه در کار آوردم و این چند اسات را در تنگ آردم و شمع

اگر چه از منی معشوق استرازیست  
 در جهان مجازی و مجاز است  
 عروسی لبر لزان وقت جلوه ی  
 ملا مقام درین خاک طبع ساز است  
 بوصل بر دوازده عهد استرازیست  
 خطاست آنکه نماید جلوه ی  
 گشاده طرد و لرغین و زوی ناز است  
 و چند روز بپسین خط استرق من الفلق  
 گردن طبعیت برداشتم چون غشی عروقی از شراب حبیب  
 طاعت مستولی شد و بخار شراب از مبطوحه و بصد و مانع ترقی کرد و طبع لول از قبول کاس و جام فوق کرد  
 و انستم که چرخ کل بخار است و هیچ مل بی حمار نه و زلف هر فرخی در دست ترحمی است و کبریا  
 سر نهیستی در گردن تفریبت

رواح الجحيم ليس له نصيب	وليل العلي ليس له همار	اذا ابصر العذار فليس عدا
شام نادانی نیست برای آن صبح	دشب گرامی نیست برای آن روز	برای که میدید رخسار نیست عذر گرفتار
على طوبى ان خلم العذار	اذا صلت الى كاس يميني	فلم يبق اليمن ولا اليسار
بر برای کردن باین گشته شد فدا	هرگاه در آن کاس شایسته پادشاه است	پس تا بی نماند راست و چپ از پیشانی
فان العشق اوله ملام	وان الحما خيره حمار	و چون از قدرت غفلت نهشمار
چون اندیشه عشق اول آن پادشاه است	و هر آنکه شرارت آن چمنمار است	

جز و هفتم



الحمد لله رب العالمین  
 و الصلاه علی سیدنا محمد و آله الطاهرین  
 و علی جمیع اهل بیت علیهم السلام  
 و علی جمیع اهل بیت علیهم السلام  
 و علی جمیع اهل بیت علیهم السلام  
 و علی جمیع اهل بیت علیهم السلام

شد ری خواجه سال شصت که در بام افشاستی اگر توانی بجوی نامایی و اگر نیایی بجوی باز نیایی  
 سفت کل زمین این چیز منقش و مکتوب با چندین مجاب قدرت و عوایب قدرت از کاف های  
 نهشته اند ولی احکامی بر جای نمانده است قوله تعالی ان فی خلق السموات و الارض لآیه لای بر دار و فردا  
 گوشت هوش من و از صغیر این علم و در تداوم و شمع معرفت و ولایت بر منبر و نظم تا حکیم  
 نام مقبول طیب معلول نیستی که طیب معلول نام مقبول بود و در

ان اهلانی فی الجبال و السهول ای دوستان من روید و شهرت گیرید فانحسبوا الذی یاکدی کذب پس عجاایب نیاز دیکر بسیار اند و شتر منی که با خدا حاصل دهد بسیار و شتر منی که با خدا حاصل دهد	فاغظوا القولی سمعتم و اعرفوا پس سیدای من منور و بار و عرش نعم سگایت فی کفایتکم لیسلم پس با خاموشی بسیار با دانایان و سوائ الذی هم با قی و حریر در برت نزدیک نام و حق و دانا	و انما انما فی الجبال و السهول در زمین و نواحی و در راه و در راه یکاد من لیسلم لیسلم و شتر منی که با خدا حاصل دهد بسیار و شتر منی که با خدا حاصل دهد
--	--	--

ان اهلانی فی الجبال و السهول ای دوستان من روید و شهرت گیرید فانحسبوا الذی یاکدی کذب پس عجاایب نیاز دیکر بسیار اند و شتر منی که با خدا حاصل دهد بسیار و شتر منی که با خدا حاصل دهد	فاغظوا القولی سمعتم و اعرفوا پس سیدای من منور و بار و عرش نعم سگایت فی کفایتکم لیسلم پس با خاموشی بسیار با دانایان و سوائ الذی هم با قی و حریر در برت نزدیک نام و حق و دانا	و انما انما فی الجبال و السهول در زمین و نواحی و در راه و در راه یکاد من لیسلم لیسلم و شتر منی که با خدا حاصل دهد بسیار و شتر منی که با خدا حاصل دهد
--	--	--

پس گفت ای شیخ تو ندانستی که در این علم و عود و حکم و شریعت  
 به قدر ما تم در باب طب و جوفت خود شسته لای به به علوم است که او و دیگران که ساقط من جیاد است و شتر  
 در شتر و دیگران که ساقط من جیاد است و شتر در شتر و دیگران که ساقط من جیاد است و شتر  
 خاک و ذلک مختلف لاد و است گاه فتح طوبی و گاه مشهور است گاه محلی سعادت گاه ملزم است  
 و ندانستی که جمله احوال و بحالی و قالب جسمانی منسوب است بدین و از ده بهر که در منطقه  
 افلاک مشهور و معروف است و اسامی ایشان مذکور و سطر و سطر که تبارک الذی جعل فی السموات و الارض  
 و هر علت که در سر و دماغ افتد بوقت محل مجامعت آن با دیگران که عمل اقوی بود که سر آدمی محل  
 و هر چه در گردن افتد باید که نور قوی حال بود که گردن بی مستطاب است هر چه در گردن افتد

الحمد لله رب العالمین  
 و الصلاه علی سیدنا محمد و آله الطاهرین  
 و علی جمیع اهل بیت علیهم السلام  
 و علی جمیع اهل بیت علیهم السلام  
 و علی جمیع اهل بیت علیهم السلام  
 و علی جمیع اهل بیت علیهم السلام

الحمد لله رب العالمین  
 و الصلاه علی سیدنا محمد و آله الطاهرین  
 و علی جمیع اهل بیت علیهم السلام  
 و علی جمیع اهل بیت علیهم السلام  
 و علی جمیع اهل بیت علیهم السلام  
 و علی جمیع اهل بیت علیهم السلام

الحمد لله رب العالمین  
 و الصلاه علی سیدنا محمد و آله الطاهرین  
 و علی جمیع اهل بیت علیهم السلام  
 و علی جمیع اهل بیت علیهم السلام  
 و علی جمیع اهل بیت علیهم السلام  
 و علی جمیع اهل بیت علیهم السلام















۱۳۱  
فروش و بیای و برده و در شایسته  
عقبات الحقات

امام بیگزخان  
از بزرگان  
و شایان ارباب

بخدمتِ عالی حضرت مولانا محمد رفیع الدین صاحب دہلی

مفتی اعظم پاکستان

*[Faint handwritten signature]*

۵۴

در مطرب شاد روان بود مکنون گسترانید و میگفتند	از ترن ترن یک باغ صد گنج
در دیده نگار از گنج بسود	در میان تیان در زمی نگریست گاه میخندید و میگفتند
خیلان فراخ غنای پلید و تمغن	تا حد و قدم حلقه با لود تمغن
نیداشت و آمدن ویرا انتظار میداشت و میگفتند	در عهد و عهد نو بهاریم بسود
با فصل بهار در خواریم بسود	سرست جام آن نگاریم بسود
خود را از خطی لطیف و عقیدت پاکیزه از زهر فاسد و میرانده بود باغ میل و در شکر گشت و میگفتند	در عهد و عهد نو بهاریم بسود
هر چند زگره کند مرز کوش	یا کوشش مع کان اظهار زن تو ش
بجز آن گشته شاد و نیکوئی خودش از زربان گشته میگفتند	هر دم ز غمت بنام زان آسایم
در دور بقا از توبدان آسایم	و خوشه افکوره از گوشه رخ چون پروین طلوع میکرد و در کاخ الجود
از شاخ زرد و خوشه پر کرده مشهور میخورد و میگفتند	چون شاخ زردان میخورد
باغش در در یک شایست همی	از بار پر خون گشته بکشته چون عاشق شکر گشته در خاک می افتد
و جعد و زلف بد لبه ان میداد و میگفتند	این لب بکشته لان می افتد
در هم شد از ناب و خزان می بیند	دل بند باش آن تمام کن
بلی که ازین بر عمر گرفته ازلی مهری مهر کان رنجه گرفته تیران حال این مثال میگفتند که ای شمشان	دلشده بشنود که گواه در داور ساره برگردن است و بر بان ج اورخ زرد من است
ای بی شایه جوابت بی ای صیفا	برگرد در خان دوی میانی صیفا
و چون جام رخشان لعل رخشان بچاشنی ترش گشته میگفتند که ای حال این	بماند رخشان لبران چشیم
پیش از بد و خواهد	زبان روز که بنخسته فرود و خمر
آری چه بکشد سخن بند کشاد	کاین چه دانه سار و سبک کشاد
بر داغ سیاه دانه می ماند ازای	چون پیرشالی جریح مالکی بصوت حزین ستاخ ایام و شایخ غم و شاد
و کلا ازادی لبان بر هم دوستان برین صدر سائیده نای هر یک بشنود و با شکلی از دیده و بارید و این	همه در حیرت و حسرت چون
سخنان زبان اند	هر عروسی که کنون چنین است
شاخ از نظر و چوبین سخن است	برگ هر روضه چو زین سخن است
	آب شاخ بهتنگام

۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

۵۰۰  
کتابخانه عمومی مسجد جامع تبریز  
تفصیلات استعمال و توزیع

خداوند را بگویند که ما را از این گناهان برهان

خطوط زمانی است و آن را  
بر مبنای نقد سنجایی

۱۰۰

[illegible]

برگ او کی ز محنت بر شاخ	تا حد اگر دیکم زم زدن
قد پر خم شده چون بر زمین است	چون شقائق شیخ زد و فائق

حائقی برین حد رسید و چو نام او در شهادت فصاحت برین گذشت در جواب و سوال عمر غریب  
و چو در اطلال روشن لوحه چند بگریه و ناله چند زد و گفت خدای تعالی ازان دوست خشنود و با او که  
می شناسد و میداند که این گردون آنچه داده است بازمی ستاند آنچه دارد بر من نشاند و مصلحت  
بجد من رساند و چون آن جمع مختلف و تحسین و تصویب شدند و همه بر صلاح موافق گشتند  
مستوره الکرام بکشاد و نقد و نقد جمله بوی دادند و همه چون درخت بی رخت گشتند و یک دم چون  
سبزه سرسبز گشتند و چون سرو از جامه فضله سبزه و در چون صنوبر از عمامه و صلبه بیدارند و چون اوزان  
مردان بیافتند و مرام خویش ازان کرام بشناخت و چون ابر به راه چشم بر گریه گذاشت و چون ب  
خنه برداشت و نقد مادر بنیان و جامه و ارسان ای در کوی گرد و وی سوی یابان نهاد قدیمی  
بر عصب می نهاد و دم و دامن وی بگرفت و بداشتم و نعمت ای شیخ چون صاحب خانه ضعیف و ناتوان بود و چون  
سلاج جامه افضل نیامدی آن چند اقبال نصایح بر یک سوال نه سخن بگریان ملامت خود گرفت  
و دیگر ندانست از دوده روان کرد و از راه اسات بر وفوت احوال رسا کرد و قطعه

دیدی که چون برین فخران باغ یا موی کو با سپهر پیکر میند	ای سیر کو داشت در دل خشن میند ای گل سینه که در لعل لافزن	چون با حیرت چو چشم شادای و می نازد و می نازد و می نازد
بر چرخ چرخ و بر درون چرخ وی شکست نیز نترس و نترس	چون در نزاران کشای چون که کارگاه فضل از جلا یافت	و می نازد و می نازد و می نازد و می نازد و می نازد و می نازد

در یافتن او را به دیگر کسی حیدم و در عقب من دیدم و با خود گفتند که ما می  
دانستیم که او را پیدا نمیکنیم و اینها را که از او شنیده بودیم که با او است

المَقَامَةُ الثَّانِيَّةُ وَالْعِشْرُونَ فِي سَائِرِ خُلُفِ

مقامه <sup>بیت و دوم</sup> حکایت کرد و دوستی که محبت و شبانی داشت و دعوت و جانی که فیکه رعایا جان را لباس عورت بود  
 و بیاه شبان را در دعوت و طلیعه جوانی هنوز از لشکر سری شری ندیده بود و دعوتی که خبر نادر و دود که با  
 بر وزن و جو یعنی نو چیک استب حفاظت لشکر شد که ۲۴ بکلمه اول و معنای پیروی ۳

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

جز و هشتم



استفراغ زنبوری محاصل نهوار صحبت سفره و کند و زنی لگرسخته و سرچیده شد لاله از خندان  
 بساط صحبت در نوشتند و یارانه در تمام نشستند برگشتند **چون** شش یا ششین شهری ماه پیش  
 چون با گرفته نشستند **چون** استقامت که خوان مجلسی آن خوان غلسی از معلوم گشت که آنقدر که در  
 راه شراب ده ام در سراب و هم به هیچ یار سر و دست بردیوار این بنیاد و حلقه بر در حجره این نزد **قطعه**  
 کس در آن بر صوبه صواب **در** آنوقت تیر تیر می نزد **سرس** آن در از برای حسن عهد  
 سلفه گرفت و از خبری نزد **پس** آن سفار و اعذار را باز کرده و از سن و دیگر بدایت آغاز  
 کردیم و با ارباب خرد و فزاینک و اصحاب کون سنگ صحبت در پیوسته مدخل و صحبت خوان  
 بستیم و در این از حرفان کاسه و کاس در جیم و در دست صحبت با آن طاق و دیوان کشیدیم و **بیت**  
 بادل گفتیم که دل زیار آن کبر **در** عهد بان به شعار آن کبر **چون** باین جمع خطاطی بر کرد  
 و باین فرقه اساطی ظاهر شد و علوات علمی آن در بار و تن را در کار رسید و معلوم شد که چون  
 علم یاز هر حیات و افیون نجات است و هر کجا که مر آن طائفه را اجتماع می بودی بقواعد علمی استماعی  
 من از حاضران آن مجلس بودی ماستی از شبها که بود در لباس کبود و نشان بود و زمین بر دای  
 سیاه پوشان بوثاق کی از فضلا که تو جمع می و موقع شمع بودی نیز عاشق و در دران شمع او ختم  
 و در آن جمع که ختم بود چون از رسم طعام و ادا می پرده ختم و یکدیگر را بنور مجالست باز ختم و بجا که  
 علمی و مباحثه ادبی با در سیدم اتفاق را آن شب بعلوم انساب احساب باز افتادیم و در آن سخن بر خود  
 بکشادیم و ذکر تواریخ قدما و اایام علمای گذشته میرفت و سری غیب پیش ازین بچند روز با ما هم  
 و هم فایده شده بود و هر کجا آن اجتماع میسر شد هیچ منتظم آن ملک بودی آن شب که سخن درین شب  
 افتاد و اتفاق برین میوه افتاد و رفع این سخن در از کتب و کلام و مقابله و مجادله انجام میبخشید  
 علم را تحسین کردند و گویند و را تمکین کردند و گفتند که قواعد اسلام و قوانین دینین علم غفلت دارند  
 و جاری که بنامی شرع و انامی که اساس دین است از دیر نو صحبت و بمنی خوض می نمود و درین باب  
 سبب لغتی می نمود و بگفت که **الکلام فی تفسیر المنشیات** کلام رب العالمین و اخبار رسد لمسلمین  
 و این برود و سیاحه و است و عنوان محاورت تعلیق بین علم شریف و سبب لطیف دارد که هر حکمی که نقلی بود  
 نه عقلی نسبت لشاه و افواه رجال در ادب و بی این سرمایه این مایه و پیرایه بدست نیاید که در اخبار

استفراغ زنبوری محاصل نهوار صحبت سفره و کند و زنی لگرسخته و سرچیده شد لاله از خندان  
 بساط صحبت در نوشتند و یارانه در تمام نشستند برگشتند **چون** شش یا ششین شهری ماه پیش  
 چون با گرفته نشستند **چون** استقامت که خوان مجلسی آن خوان غلسی از معلوم گشت که آنقدر که در  
 راه شراب ده ام در سراب و هم به هیچ یار سر و دست بردیوار این بنیاد و حلقه بر در حجره این نزد **قطعه**  
 کس در آن بر صوبه صواب **در** آنوقت تیر تیر می نزد **سرس** آن در از برای حسن عهد  
 سلفه گرفت و از خبری نزد **پس** آن سفار و اعذار را باز کرده و از سن و دیگر بدایت آغاز  
 کردیم و با ارباب خرد و فزاینک و اصحاب کون سنگ صحبت در پیوسته مدخل و صحبت خوان  
 بستیم و در این از حرفان کاسه و کاس در جیم و در دست صحبت با آن طاق و دیوان کشیدیم و **بیت**  
 بادل گفتیم که دل زیار آن کبر **در** عهد بان به شعار آن کبر **چون** باین جمع خطاطی بر کرد  
 و باین فرقه اساطی ظاهر شد و علوات علمی آن در بار و تن را در کار رسید و معلوم شد که چون  
 علم یاز هر حیات و افیون نجات است و هر کجا که مر آن طائفه را اجتماع می بودی بقواعد علمی استماعی  
 من از حاضران آن مجلس بودی ماستی از شبها که بود در لباس کبود و نشان بود و زمین بر دای  
 سیاه پوشان بوثاق کی از فضلا که تو جمع می و موقع شمع بودی نیز عاشق و در دران شمع او ختم  
 و در آن جمع که ختم بود چون از رسم طعام و ادا می پرده ختم و یکدیگر را بنور مجالست باز ختم و بجا که  
 علمی و مباحثه ادبی با در سیدم اتفاق را آن شب بعلوم انساب احساب باز افتادیم و در آن سخن بر خود  
 بکشادیم و ذکر تواریخ قدما و اایام علمای گذشته میرفت و سری غیب پیش ازین بچند روز با ما هم  
 و هم فایده شده بود و هر کجا آن اجتماع میسر شد هیچ منتظم آن ملک بودی آن شب که سخن درین شب  
 افتاد و اتفاق برین میوه افتاد و رفع این سخن در از کتب و کلام و مقابله و مجادله انجام میبخشید  
 علم را تحسین کردند و گویند و را تمکین کردند و گفتند که قواعد اسلام و قوانین دینین علم غفلت دارند  
 و جاری که بنامی شرع و انامی که اساس دین است از دیر نو صحبت و بمنی خوض می نمود و درین باب  
 سبب لغتی می نمود و بگفت که **الکلام فی تفسیر المنشیات** کلام رب العالمین و اخبار رسد لمسلمین  
 و این برود و سیاحه و است و عنوان محاورت تعلیق بین علم شریف و سبب لطیف دارد که هر حکمی که نقلی بود  
 نه عقلی نسبت لشاه و افواه رجال در ادب و بی این سرمایه این مایه و پیرایه بدست نیاید که در اخبار

چون شش یا ششین شهری ماه پیش  
 چون با گرفته نشستند  
 راه شراب ده ام در سراب و هم به هیچ یار سر و دست بردیوار این بنیاد و حلقه بر در حجره این نزد  
 کس در آن بر صوبه صواب  
 در آنوقت تیر تیر می نزد  
 سرس آن در از برای حسن عهد  
 پس آن سفار و اعذار را باز کرده و از سن و دیگر بدایت آغاز  
 کردیم و با ارباب خرد و فزاینک و اصحاب کون سنگ صحبت در پیوسته مدخل و صحبت خوان  
 بستیم و در این از حرفان کاسه و کاس در جیم و در دست صحبت با آن طاق و دیوان کشیدیم و  
 بادل گفتیم که دل زیار آن کبر  
 در عهد بان به شعار آن کبر  
 چون باین جمع خطاطی بر کرد  
 و باین فرقه اساطی ظاهر شد و علوات علمی آن در بار و تن را در کار رسید و معلوم شد که چون  
 علم یاز هر حیات و افیون نجات است و هر کجا که مر آن طائفه را اجتماع می بودی بقواعد علمی استماعی  
 من از حاضران آن مجلس بودی ماستی از شبها که بود در لباس کبود و نشان بود و زمین بر دای  
 سیاه پوشان بوثاق کی از فضلا که تو جمع می و موقع شمع بودی نیز عاشق و در دران شمع او ختم  
 و در آن جمع که ختم بود چون از رسم طعام و ادا می پرده ختم و یکدیگر را بنور مجالست باز ختم و بجا که  
 علمی و مباحثه ادبی با در سیدم اتفاق را آن شب بعلوم انساب احساب باز افتادیم و در آن سخن بر خود  
 بکشادیم و ذکر تواریخ قدما و اایام علمای گذشته میرفت و سری غیب پیش ازین بچند روز با ما هم  
 و هم فایده شده بود و هر کجا آن اجتماع میسر شد هیچ منتظم آن ملک بودی آن شب که سخن درین شب  
 افتاد و اتفاق برین میوه افتاد و رفع این سخن در از کتب و کلام و مقابله و مجادله انجام میبخشید  
 علم را تحسین کردند و گویند و را تمکین کردند و گفتند که قواعد اسلام و قوانین دینین علم غفلت دارند  
 و جاری که بنامی شرع و انامی که اساس دین است از دیر نو صحبت و بمنی خوض می نمود و درین باب  
 سبب لغتی می نمود و بگفت که **الکلام فی تفسیر المنشیات** کلام رب العالمین و اخبار رسد لمسلمین  
 و این برود و سیاحه و است و عنوان محاورت تعلیق بین علم شریف و سبب لطیف دارد که هر حکمی که نقلی بود  
 نه عقلی نسبت لشاه و افواه رجال در ادب و بی این سرمایه این مایه و پیرایه بدست نیاید که در اخبار





















ایمان در دین ۱۱  
 گمان برای عمارت ظاهر باشد ۱۲  
 ظلمت که در دل باشد ۱۳  
 فضل الهی که در دل باشد ۱۴  
 راهی که در دل باشد ۱۵  
 راهی که در دل باشد ۱۶  
 راهی که در دل باشد ۱۷  
 راهی که در دل باشد ۱۸  
 راهی که در دل باشد ۱۹  
 راهی که در دل باشد ۲۰  
 راهی که در دل باشد ۲۱  
 راهی که در دل باشد ۲۲  
 راهی که در دل باشد ۲۳  
 راهی که در دل باشد ۲۴  
 راهی که در دل باشد ۲۵  
 راهی که در دل باشد ۲۶  
 راهی که در دل باشد ۲۷  
 راهی که در دل باشد ۲۸  
 راهی که در دل باشد ۲۹  
 راهی که در دل باشد ۳۰  
 راهی که در دل باشد ۳۱  
 راهی که در دل باشد ۳۲  
 راهی که در دل باشد ۳۳  
 راهی که در دل باشد ۳۴  
 راهی که در دل باشد ۳۵  
 راهی که در دل باشد ۳۶  
 راهی که در دل باشد ۳۷  
 راهی که در دل باشد ۳۸  
 راهی که در دل باشد ۳۹  
 راهی که در دل باشد ۴۰  
 راهی که در دل باشد ۴۱  
 راهی که در دل باشد ۴۲  
 راهی که در دل باشد ۴۳  
 راهی که در دل باشد ۴۴  
 راهی که در دل باشد ۴۵  
 راهی که در دل باشد ۴۶  
 راهی که در دل باشد ۴۷  
 راهی که در دل باشد ۴۸  
 راهی که در دل باشد ۴۹  
 راهی که در دل باشد ۵۰  
 راهی که در دل باشد ۵۱  
 راهی که در دل باشد ۵۲  
 راهی که در دل باشد ۵۳  
 راهی که در دل باشد ۵۴  
 راهی که در دل باشد ۵۵  
 راهی که در دل باشد ۵۶  
 راهی که در دل باشد ۵۷  
 راهی که در دل باشد ۵۸  
 راهی که در دل باشد ۵۹  
 راهی که در دل باشد ۶۰  
 راهی که در دل باشد ۶۱  
 راهی که در دل باشد ۶۲  
 راهی که در دل باشد ۶۳  
 راهی که در دل باشد ۶۴  
 راهی که در دل باشد ۶۵  
 راهی که در دل باشد ۶۶  
 راهی که در دل باشد ۶۷  
 راهی که در دل باشد ۶۸  
 راهی که در دل باشد ۶۹  
 راهی که در دل باشد ۷۰  
 راهی که در دل باشد ۷۱  
 راهی که در دل باشد ۷۲  
 راهی که در دل باشد ۷۳  
 راهی که در دل باشد ۷۴  
 راهی که در دل باشد ۷۵  
 راهی که در دل باشد ۷۶  
 راهی که در دل باشد ۷۷  
 راهی که در دل باشد ۷۸  
 راهی که در دل باشد ۷۹  
 راهی که در دل باشد ۸۰  
 راهی که در دل باشد ۸۱  
 راهی که در دل باشد ۸۲  
 راهی که در دل باشد ۸۳  
 راهی که در دل باشد ۸۴  
 راهی که در دل باشد ۸۵  
 راهی که در دل باشد ۸۶  
 راهی که در دل باشد ۸۷  
 راهی که در دل باشد ۸۸  
 راهی که در دل باشد ۸۹  
 راهی که در دل باشد ۹۰  
 راهی که در دل باشد ۹۱  
 راهی که در دل باشد ۹۲  
 راهی که در دل باشد ۹۳  
 راهی که در دل باشد ۹۴  
 راهی که در دل باشد ۹۵  
 راهی که در دل باشد ۹۶  
 راهی که در دل باشد ۹۷  
 راهی که در دل باشد ۹۸  
 راهی که در دل باشد ۹۹  
 راهی که در دل باشد ۱۰۰

عزیز داشت و چون حلقه آن ماتم گشته شد و صفای آن جمیع گشته شد و هر یک بخانه و آشپزخانه و  
 و رنج تن شیخ پیرانیتیم چون باد به طوفان ختم چون آب به جانب شتافتیم و از آن پیر فضل  
 نقش وصال نیامستیم **ر م ا ع** معلوم شد که بران سر خوشی  
 تا که چه کردی ما خوشی جهان اندر که در خطه شد از مرغ دون اندر که در خطه شد از مرغ دون

# المقامه الرابعة والعشرون في البرد

حکایت کرد مراد و منی که محبت او طراوتی داشت و صحبت او طراوتی که وقتی در او این جمیع خواص گشائی  
 اغراب بر دوش نهادم و روی بر او نش نهادم و غمی چون باد بپایند و غمی چون صندل و در سبائی  
 سیاهی داشت و فلک دای سحابی و عطار پیر و دین سحاب کا فوری حیات و سوسن سیم خام بر فوف  
 خاک بر حیات زینا باین ریح سساکین بر بنده دوش بود و خیاض عالم تا به فلفل جوشن بوش نظاره افق  
 از فرش عقبه گزید و در بود شاعر عباسین فرش بامون سیم سحر چن بیکان ابدار جدی داشت و بوی غمی  
 طبعی شد و در در چنین دلی آت و قدتی کن در چنین سفری دادم و جان در چنین خطری نهادم

فقلت للفسح جی قالمی فوص	و تعبدی من التوی قصص	اسما را اهل التوی فی اهل
بکرم را چای که نوش کن بر نو و صفت	دشمن یک من را در صفا امانات	افسانهای اهل صفا را در اهل آن
و فی لودی منه ذایر اخصر	فکل ضیئة عدت مطالها	تقودها اقصاء الحق و القاص
در دل بران صفا را در آن که اندک اندک	بکرم را در که در که در مطالها	بکرم را در که در که در مطالها
سفر از چند خطه باشد	خاطر در در سفر باشد	قیمت در وقت به نامارد
آن که با که در مقرر باشد	از بر کشتن و اج دارد و قدر	گرچه کان اشرف بر باشد
نبود از عفو ستم خاسه	آب صفا که در شمر باشد	پس از شهر شهر سبکشم و منزل

بمنزل می نوشتم و سهرمای من دی در که بی خواصی سکر و اجزا و ابعا ضیارت عاش طبعی رفاص  
 ای که در سیدیم بی ارزش بهای آن غریب بدان و بار و تربت که قصد و قصد بود و فرو آدم بر باطنی که در  
 خوابار و صمود بود و شمع نور و از قد قانی خد برانی رسید بود و قد بل زین فلک را در ضمن با خراجه  
 و معذره در رای جانم سوگ و آفتاب فلک آرای غم دلوک داشت گفتم هنوز در دین و فرخنده است

ایمان در دین ۱۱  
 گمان برای عمارت ظاهر باشد ۱۲  
 ظلمت که در دل باشد ۱۳  
 فضل الهی که در دل باشد ۱۴  
 راهی که در دل باشد ۱۵  
 راهی که در دل باشد ۱۶  
 راهی که در دل باشد ۱۷  
 راهی که در دل باشد ۱۸  
 راهی که در دل باشد ۱۹  
 راهی که در دل باشد ۲۰  
 راهی که در دل باشد ۲۱  
 راهی که در دل باشد ۲۲  
 راهی که در دل باشد ۲۳  
 راهی که در دل باشد ۲۴  
 راهی که در دل باشد ۲۵  
 راهی که در دل باشد ۲۶  
 راهی که در دل باشد ۲۷  
 راهی که در دل باشد ۲۸  
 راهی که در دل باشد ۲۹  
 راهی که در دل باشد ۳۰  
 راهی که در دل باشد ۳۱  
 راهی که در دل باشد ۳۲  
 راهی که در دل باشد ۳۳  
 راهی که در دل باشد ۳۴  
 راهی که در دل باشد ۳۵  
 راهی که در دل باشد ۳۶  
 راهی که در دل باشد ۳۷  
 راهی که در دل باشد ۳۸  
 راهی که در دل باشد ۳۹  
 راهی که در دل باشد ۴۰  
 راهی که در دل باشد ۴۱  
 راهی که در دل باشد ۴۲  
 راهی که در دل باشد ۴۳  
 راهی که در دل باشد ۴۴  
 راهی که در دل باشد ۴۵  
 راهی که در دل باشد ۴۶  
 راهی که در دل باشد ۴۷  
 راهی که در دل باشد ۴۸  
 راهی که در دل باشد ۴۹  
 راهی که در دل باشد ۵۰  
 راهی که در دل باشد ۵۱  
 راهی که در دل باشد ۵۲  
 راهی که در دل باشد ۵۳  
 راهی که در دل باشد ۵۴  
 راهی که در دل باشد ۵۵  
 راهی که در دل باشد ۵۶  
 راهی که در دل باشد ۵۷  
 راهی که در دل باشد ۵۸  
 راهی که در دل باشد ۵۹  
 راهی که در دل باشد ۶۰  
 راهی که در دل باشد ۶۱  
 راهی که در دل باشد ۶۲  
 راهی که در دل باشد ۶۳  
 راهی که در دل باشد ۶۴  
 راهی که در دل باشد ۶۵  
 راهی که در دل باشد ۶۶  
 راهی که در دل باشد ۶۷  
 راهی که در دل باشد ۶۸  
 راهی که در دل باشد ۶۹  
 راهی که در دل باشد ۷۰  
 راهی که در دل باشد ۷۱  
 راهی که در دل باشد ۷۲  
 راهی که در دل باشد ۷۳  
 راهی که در دل باشد ۷۴  
 راهی که در دل باشد ۷۵  
 راهی که در دل باشد ۷۶  
 راهی که در دل باشد ۷۷  
 راهی که در دل باشد ۷۸  
 راهی که در دل باشد ۷۹  
 راهی که در دل باشد ۸۰  
 راهی که در دل باشد ۸۱  
 راهی که در دل باشد ۸۲  
 راهی که در دل باشد ۸۳  
 راهی که در دل باشد ۸۴  
 راهی که در دل باشد ۸۵  
 راهی که در دل باشد ۸۶  
 راهی که در دل باشد ۸۷  
 راهی که در دل باشد ۸۸  
 راهی که در دل باشد ۸۹  
 راهی که در دل باشد ۹۰  
 راهی که در دل باشد ۹۱  
 راهی که در دل باشد ۹۲  
 راهی که در دل باشد ۹۳  
 راهی که در دل باشد ۹۴  
 راهی که در دل باشد ۹۵  
 راهی که در دل باشد ۹۶  
 راهی که در دل باشد ۹۷  
 راهی که در دل باشد ۹۸  
 راهی که در دل باشد ۹۹  
 راهی که در دل باشد ۱۰۰

ایمان در دین ۱۱  
 گمان برای عمارت ظاهر باشد ۱۲  
 ظلمت که در دل باشد ۱۳  
 فضل الهی که در دل باشد ۱۴  
 راهی که در دل باشد ۱۵  
 راهی که در دل باشد ۱۶  
 راهی که در دل باشد ۱۷  
 راهی که در دل باشد ۱۸  
 راهی که در دل باشد ۱۹  
 راهی که در دل باشد ۲۰  
 راهی که در دل باشد ۲۱  
 راهی که در دل باشد ۲۲  
 راهی که در دل باشد ۲۳  
 راهی که در دل باشد ۲۴  
 راهی که در دل باشد ۲۵  
 راهی که در دل باشد ۲۶  
 راهی که در دل باشد ۲۷  
 راهی که در دل باشد ۲۸  
 راهی که در دل باشد ۲۹  
 راهی که در دل باشد ۳۰  
 راهی که در دل باشد ۳۱  
 راهی که در دل باشد ۳۲  
 راهی که در دل باشد ۳۳  
 راهی که در دل باشد ۳۴  
 راهی که در دل باشد ۳۵  
 راهی که در دل باشد ۳۶  
 راهی که در دل باشد ۳۷  
 راهی که در دل باشد ۳۸  
 راهی که در دل باشد ۳۹  
 راهی که در دل باشد ۴۰  
 راهی که در دل باشد ۴۱  
 راهی که در دل باشد ۴۲  
 راهی که در دل باشد ۴۳  
 راهی که در دل باشد ۴۴  
 راهی که در دل باشد ۴۵  
 راهی که در دل باشد ۴۶  
 راهی که در دل باشد ۴۷  
 راهی که در دل باشد ۴۸  
 راهی که در دل باشد ۴۹  
 راهی که در دل باشد ۵۰  
 راهی که در دل باشد ۵۱  
 راهی که در دل باشد ۵۲  
 راهی که در دل باشد ۵۳  
 راهی که در دل باشد ۵۴  
 راهی که در دل باشد ۵۵  
 راهی که در دل باشد ۵۶  
 راهی که در دل باشد ۵۷  
 راهی که در دل باشد ۵۸  
 راهی که در دل باشد ۵۹  
 راهی که در دل باشد ۶۰  
 راهی که در دل باشد ۶۱  
 راهی که در دل باشد ۶۲  
 راهی که در دل باشد ۶۳  
 راهی که در دل باشد ۶۴  
 راهی که در دل باشد ۶۵  
 راهی که در دل باشد ۶۶  
 راهی که در دل باشد ۶۷  
 راهی که در دل باشد ۶۸  
 راهی که در دل باشد ۶۹  
 راهی که در دل باشد ۷۰  
 راهی که در دل باشد ۷۱  
 راهی که در دل باشد ۷۲  
 راهی که در دل باشد ۷۳  
 راهی که در دل باشد ۷۴  
 راهی که در دل باشد ۷۵  
 راهی که در دل باشد ۷۶  
 راهی که در دل باشد ۷۷  
 راهی که در دل باشد ۷۸  
 راهی که در دل باشد ۷۹  
 راهی که در دل باشد ۸۰  
 راهی که در دل باشد ۸۱  
 راهی که در دل باشد ۸۲  
 راهی که در دل باشد ۸۳  
 راهی که در دل باشد ۸۴  
 راهی که در دل باشد ۸۵  
 راهی که در دل باشد ۸۶  
 راهی که در دل باشد ۸۷  
 راهی که در دل باشد ۸۸  
 راهی که در دل باشد ۸۹  
 راهی که در دل باشد ۹۰  
 راهی که در دل باشد ۹۱  
 راهی که در دل باشد ۹۲  
 راهی که در دل باشد ۹۳  
 راهی که در دل باشد ۹۴  
 راهی که در دل باشد ۹۵  
 راهی که در دل باشد ۹۶  
 راهی که در دل باشد ۹۷  
 راهی که در دل باشد ۹۸  
 راهی که در دل باشد ۹۹  
 راهی که در دل باشد ۱۰۰



[illegible]

مجلس کبریا  
مجلس طریقتی  
مجلس شریعت  
مجلس دینی

و از روح منفردانی از کشاج سودانی گریزان شده عقل از حجابی با بران تکلیف دست یابم بدارم  
تخفیف نموده است و شیطان بجهت طبع عقل شریعت از پای کشیده اگر عیب هست آمده حجاب  
خواهی بگوئی که همه عیبها که در پرده غصبا بوده است اصحای سودانی آمده است عقل را باز از پرده کشیده  
و قفس عقل را سرپوش دریده صبح را سلاک انتظام برپوشیده و شخص قرار آدم فرنی شده و هم

۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

پیش از نیش چید بر ما	بنشین و دمی بخند بر ما
دور فلک باشد بر ما	و نیشش در پیش چون چکر فلک
میکند چندی نه با بر	چون سودگر و دست بر ما

عین حق تعالیٰ

و بگردان گرفتار استی نمود و از انبیا می شنود و رجال فضل بر دیاری پرسیدند و بدو یک وعظ و توبین نظم و سر  
می بخشد و اتفاقاً آن شب سرما قوتی داشت مفرط و غلظت است کجا آن باد و آن خیم گشتی از حجاب  
می نمود و در بامی شب تیره باز موج قیو بود و نضای عالم برقرار و زهر زهری و آن بیدار صدف نقطه ای  
برف مرور می کرد و لشکر بهمن قوت نمود و عالم بدید کرد و شرارت قهریاله چون در دل افشرد و بود  
و می لعل در دهان چون لعل بخشان در کان سخت نشسته و جامه فلک کلیم سیاه بود و فرشتگان در

[illegible]

و سخن از رجال بر بنوال بر حال سیرت و هر یک موافق وقت و لائق ساعت بی نشان و دیگر و خوشتر  
مبلغ رواست مگر شمار سید و بزرگواران صاحب مقامات که هذابو محمد فیه حجه و محمد فیه  
سخن و بدین تلقین و تطبیق و تر و تلیق منی بسیار تحسین و توان نصیر و مجاز را بحجاز را ساند  
و تفق شد که این سخن جز در زبان نال و در دوزخ هیچ نرسد و ترکب منطومه می توان برورد و ثمار  
آخر آن . صف عالی فصیح حوالی زبان بلج بیان آن و از ادراک آنها الرجال صاهذا الفضل را فالکال

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

اططاب واسهنا بست و این چه قطویر است و این که این کلاه تنزل است و تون و قرآن عربی الفاظ  
نبوست که آن یکی این طراز دارد که کایا تون منبلا و کوکان بعضی بعضی خطها و این دیگر  
این صفت دارد که این هوا که کوچی کوچی همه دیگر از دولت انشا و اسکا که در حد کان و از ان

۱۳۰۲

<p>فکل مقال و لفظی است          پس نه گفتار سوی سخن و کاس است          یا عجز از لفظ معجز متناهی</p>	<p>و کل کلامی و نطقی است          و نه کلام سنای کویانی نوست          و اگر چه بن برین مرثیه پاینده دارم و در بر</p>
--	--

بسیار و لفظ عجز کننده با حشر شده ۱۲

[illegible][illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

این از قالب منشور بقالب منظوم ارم و شرط دقیق و تطبیق نگاریدارم و هم در حسن شدت این فصل  
 این اصل بسط حال بطریق ارجحال بسازم و پردازم چون این دعوی شنوده و این صورت نموده اند  
 خصوصاً گوش همه دعویها و سوش گشت گفتند اجماعی آن عرض نقاب از روی منی بردار که صوت شکلی  
 در افاست مینه و بران درست نیاید جوان این پتیار مدینه گفت و این در در حال سفت و فرد  
 و چون کاکت برد لیگت ننا 

جملات فی الشفاء معلومه
------------------------

 همه بگفتند خسته و علیک السلام  
 بایزینانای سربای شست 

در وقت است و اینها را میگویند
-------------------------------

 بسیار است و در وقت  
 از همه یک نیمه دعوی سرون آمدی که طالعهای حروف درین صراع روح کردی و زیادت از آن رسیده که  
 و منشور بود در منظوم هیچ کردی اما الفاظ دوم که تجدید خبره بر تو باقت بهر جام حریف انگیز دست ساز  
 فی نقطع انقاس تمام انقاس 

قد هم منکاشطه فاذن
--------------------

 جملات فی الاناء صند و بده  
 ای روشنی در کاغذ 

هر نشه قصه دریم و چون این در گشت
----------------------------------

 بسته شد در ظرف می که نوشید شده و در

نفره شمس از یاران و همکاران برآمد و زبان هر یک به ستغاره و اعتذار در آمد جوان فسر فضل  
 نهاد و منبر دعوی بر نهاده و گفت این خود در الفاظ تازی و لغت حجازی سهل و آسان است  
 و این را بده گویند محبت و بران که شجره تازی ذات اعضان است و عالم نیست فراتر از آن  
 اگر کسی بر شما اقتراح کند که این حسن تر است بعد از یک نظم باری آری و صورت و حسن و قرار  
 بدارید حکم درین صیت و کشانیده این فعل گشت همه گفتند این اقتراح در دمان زبان گنج بود در  
 تیان و بیان مایه نگار این کیده با سر است در دست نشسته اگر این صید را آشیانه است در شست  
 جوان ساعی عیان خاطر سخن را بختنا و جاسوس ضمیر را بر ناموس تفکر گشت هم بر وزن اول این نظم  
 در زبان آورد و گفت قطع 

نترانج رود اندرین موسم
------------------------

 باحر لیمان در شراب و کباب  
 زانکه از فرط قوت سرما 

خامد و جاد است آتش و آب
-------------------------

 و چون این در گشت بدید و حجت  
 بلاغت بشنیدند از بالای مقدم به شیب علم اندوخته احترام و تحظیم فرود نه و ناله و محضلات از روی شنیدند و شکلات  
 از روی سید نهادیم در لغت سر و صفت برستان قطعه علی حسن باغری صاحب کلبه و نه رسید و آن قطعه مشهور  
 و در زبان نهادند و در بر منی سخن است بلکه بقدرت فکر بوی توان **غزل**  
 لکس الشفاء من الیکیل 

ولکین برد الزمان برود
-----------------------

 که در وقت خسته و طفا الشفاء  
 آیمیت سر ازین تار یا نه زنده 

و آب است برین سخن سر زنده سر شد
---------------------------------

 با سلمات که بگفتند از اینها می

نصفین نام خانوار  
 تصنیف در سبک کلام و در سبک  
 ۵۴ از زبان این کلام  
 ۵۵ از زبان این کلام  
 ۵۶ از زبان این کلام  
 ۵۷ از زبان این کلام  
 ۵۸ از زبان این کلام  
 ۵۹ از زبان این کلام  
 ۶۰ از زبان این کلام

۵۱ از زبان این کلام  
 ۵۲ از زبان این کلام  
 ۵۳ از زبان این کلام  
 ۵۴ از زبان این کلام  
 ۵۵ از زبان این کلام  
 ۵۶ از زبان این کلام  
 ۵۷ از زبان این کلام  
 ۵۸ از زبان این کلام  
 ۵۹ از زبان این کلام  
 ۶۰ از زبان این کلام  
 ۶۱ از زبان این کلام  
 ۶۲ از زبان این کلام  
 ۶۳ از زبان این کلام  
 ۶۴ از زبان این کلام  
 ۶۵ از زبان این کلام  
 ۶۶ از زبان این کلام  
 ۶۷ از زبان این کلام  
 ۶۸ از زبان این کلام  
 ۶۹ از زبان این کلام  
 ۷۰ از زبان این کلام  
 ۷۱ از زبان این کلام  
 ۷۲ از زبان این کلام  
 ۷۳ از زبان این کلام  
 ۷۴ از زبان این کلام  
 ۷۵ از زبان این کلام  
 ۷۶ از زبان این کلام  
 ۷۷ از زبان این کلام  
 ۷۸ از زبان این کلام  
 ۷۹ از زبان این کلام  
 ۸۰ از زبان این کلام  
 ۸۱ از زبان این کلام  
 ۸۲ از زبان این کلام  
 ۸۳ از زبان این کلام  
 ۸۴ از زبان این کلام  
 ۸۵ از زبان این کلام  
 ۸۶ از زبان این کلام  
 ۸۷ از زبان این کلام  
 ۸۸ از زبان این کلام  
 ۸۹ از زبان این کلام  
 ۹۰ از زبان این کلام  
 ۹۱ از زبان این کلام  
 ۹۲ از زبان این کلام  
 ۹۳ از زبان این کلام  
 ۹۴ از زبان این کلام  
 ۹۵ از زبان این کلام  
 ۹۶ از زبان این کلام  
 ۹۷ از زبان این کلام  
 ۹۸ از زبان این کلام  
 ۹۹ از زبان این کلام  
 ۱۰۰ از زبان این کلام

۱۰۱ از زبان این کلام  
 ۱۰۲ از زبان این کلام  
 ۱۰۳ از زبان این کلام  
 ۱۰۴ از زبان این کلام  
 ۱۰۵ از زبان این کلام  
 ۱۰۶ از زبان این کلام  
 ۱۰۷ از زبان این کلام  
 ۱۰۸ از زبان این کلام  
 ۱۰۹ از زبان این کلام  
 ۱۱۰ از زبان این کلام  
 ۱۱۱ از زبان این کلام  
 ۱۱۲ از زبان این کلام  
 ۱۱۳ از زبان این کلام  
 ۱۱۴ از زبان این کلام  
 ۱۱۵ از زبان این کلام  
 ۱۱۶ از زبان این کلام  
 ۱۱۷ از زبان این کلام  
 ۱۱۸ از زبان این کلام  
 ۱۱۹ از زبان این کلام  
 ۱۲۰ از زبان این کلام







سست نذر از دلیلیهای آنرا بگویم

[illegible][illegible]

لَيْدُ هَبْ عَنْكُمْ الرَّجْسَ أَهْلَ النَّيِّبِ بِطَرِكِ تَطْهِيرٍ وَالَّذِي مَعَهُ اسْتَدَاءٌ عَلَى الْكُفَّارِ رَحْمَةً  
 بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهُ فَرَزْنِ شَرْهَ فَعْتِ كَيْفَ نَكْرُودُ أَرْطِيَّةَ بُولِ وَرِيوَرِ كَرْنِي خَاطِرِ سَعْرِ اَعْلَافِي  
 اِمَّا بَعْدَ نَشَارَانِ جَادِ وَهِيَانِ وَنَكْهَ سَخَانِ سَحَرِ زَبَانِ وَشَانِ اَنْشَاتِ نَكْتِنِ شَوْتَامَانِ  
 دَنَسَانَمَائِ لَبْشِنِ رَاشَرَاتِ بَاوَكِ دِينَ اَحْيَانِ فَرَحِي تَوَانِ اَنْشَالَهَ دِلْپَزِيَهَ مَقَالَهَ عِدْمَانِ  
 هَمْدِ طَرِزِ بَدِيعِ مَقَامَاتِ حَسِيرِي نَازِي سَانِ بِنِي **مَقَامَاتِ حَسِيرِي**  
 فَارِسِي زَبَانِ مَخْلُوطِ بَعَارَاتِ وَاشْعَارِ عَرَبِي كِتَابِ بِلِي دِلِ فَرَنِ وَبِشْتِ لَبْسِ چَارِ مَقَامَاتِ  
 حِكَايَاتِ لُطْفِ اَكْبَرِ بَقَرَاتِ مَقْفِي وَنَسَانِ اَمِيْنِ كِهَ هَرِيكِ رَا اَزْ مَجْمُوعِ مَحْكَمَتِ مَوْعِلَتِ بَانِ  
 سَجَاسَتِ وَنَاشِ اَمْنِيَّةِ نَشِيَانِ كَامِلِ فَرَنِ اَوْطَالِ بِلَانِ نَحَاتِ نَوَكَمِنِ كَوْنِ كَوْنِ زِيَرِ بَاسَتِ اَزْ  
 نَسَاجِ اَمْكَارِ فَاضِلِ اَدَبِ كَامِلِ اَرِيْثِ مَاهِرِ سَانِ اَوْسِ وَجَازِي مَعَا صِرْلِ سَابِقِ حَضَرِ  
 صَلَاحِ الدِّينِ شَيْخِ شِيْرَازِي مُوَجِدِ طَرِيقِ شَرْعِي مَخْتَرِ طَرِيقِ مَنَاتِ نَكَارِي وَاقْفِ نَالِ  
 عَيْتِ وَجِدِ **قَاضِي ابُو كَرِيْمِ حَمِيْدُ صَاحِبِ مَقَامَاتِ عَالِيَةِ خَدَاوَنْدِ دَرَجَاتِ سَازِ**  
 اَعْلَى اَللّٰهُ دَرَجَاتِهِ فِي عِلْمِهِ وَبِقُدْرَتِهِ فِي زُجْرَةِ الشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِيْنَ اَمِيْنِ  
 مَوْضِعِ مَطَالِبِ مَزِلِ خَوَاشِي كَاشِفِ مَآرِثِ بَرِجِ اَشَارَتِ بَشَارَتِ شِيْرَازِيَهَ هَمْتِ  
 وَدَوَانِ نَمُوكِ بَايِ زِيَرِكِي وَفَزَائِكِي سَجَرِ خَارِجِي وَفُضُلِ دِرَايِ مَوَاجِ عِلْمِ عَقْلِ مَوْرِدِ  
 غَايَاتِ اِيْزِ دَسْجَانِ ثَنَابِ **عَبْدِ اَلرَّحْمَنِ خَانِ** سَمَاءُ اَللّٰهِ الْمَلَائِكَةُ جِي مَحْمُودِ خَانِ  
 عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ وَالْفَرَقَانِ وَطَبْعِ اِيْنِ اَرْزُلِ اَخْلِيْقَةِ اَلْاَشْيِ فِي اَحْقِيْقَةِ خَاكِي حَاجِيَانِ  
 شَعْرِ اَحْرَامِ تَرَابِ اَقْدَامِ رَا اَرَانِ رَوْضَةِ مَنُورَةِ حَضَرِ خَيْرِ اَلْاَنَامِ عَلَيْهِ اَلْفُ اَلْفِ حَقِيْقَةِ  
 وَتَسْلَامِ مَوْقِعِ الطَّافِ حَضَرِ مَهْمُودِ بَحَارِهِ **وَلِي مُحَمَّدِ غَفَرِ اَللّٰهُ وَلَوْ اَلدَّابَّةُ وَاَحْسَنُ**  
**اَللّٰهُمَا وَلِيْنِيْ** مَرْغُوبِ حَسَنِ اَسْلُوْبِ وَشَهْرِ مَحْتَرَمِ مَحْتَرَمِ سَالِ كِيَهَرَارِ وَوَصْدِ نَعْمَتِ نِيْزِ بَرِجِ  
 رَسُوْلِ اَكْرَمِ صَلَواتِ اَللّٰهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِمَطْبُوعِ طَبَاعِ كُتُبِ اَحْمَدِ سَدِ كَنْقَشِ مَرادِ خَاطِرِ حَوَاهِ صَدُوْثِ  
 بَسْتِ تَوْصُوْرِ تَصْصِيْحِ الْفَاطِ وَتَوْضِيْحِ مَعَالِي بَعْرِقِ رِيْزِي بِيَا رِ بَرَكْسِي شَشْتِ اَكْنُونِ زِيَادِ  
 كَوِي نَقَاطِ وَتَبْدِيْلِ صَوْتِ حَرَفِي بَحْرِي اَزْ لَوَازِمِ مَنَاعَتِ چَاپِهَ اَنكَارِ بَدُوْصِ مَحْمُودِ مَسْعُوْدِ  
 پَسَنْدِ اَشْتِهَ بَدْعَايِ خَيْرِ عَوَاقِبِ هُوَرِيَا دَوَازِنِ

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صحفاً متعلقات	صفح	سطر	غلط	صحیح
۳	۱۸	اصولی	اصول	اصول	۳	۱۸	اصولی	اصول
۲۲	بر	بر	بر	کصدعک کصدعک	۳۳	۲۲	بر	بر
۳۳	بیابان	بیابان	بیابان	اصلى	۳۵	۳۳	بیابان	بیابان
۱۴	الکوج	الکوج	الکوج	بنهار	۳۶	۱۴	الکوج	الکوج
۴	بودی	بودی	بودی	خیابای	۳۸	۴	بودی	بودی
۸	سمعه	سمعه	سمعه	روی نو	۴۰	۸	سمعه	سمعه
۹	الصکید	الصکید	الصکید	براسوم	۴۱	۹	الصکید	الصکید
۱۲	بس	بس	بس	افنده	۴۲	۱۲	بس	بس
۱۴	اودناغ	اودناغ	اودناغ	نضج	۴۳	۱۴	اودناغ	اودناغ
۹	النون	النون	النون	اشقفت	۴۴	۹	النون	النون
۱۴	اقدام	اقدام	اقدام	تاس	۴۵	۱۴	اقدام	اقدام
۱۵	نیر	نیر	نیر	مراری	۴۶	۱۵	نیر	نیر
۱۶	الضرب	الضرب	الضرب	اسایش	۴۷	۱۶	الضرب	الضرب
۱۷	النجیع	النجیع	النجیع	تریب	۴۸	۱۷	النجیع	النجیع
۱۹	برقش	برقش	برقش	نون	۴۹	۱۹	برقش	برقش
۲۳	مواقف	مواقف	مواقف	تقب	۵۰	۲۳	مواقف	مواقف
۴	ردواغ	ردواغ	ردواغ	قدی	۵۱	۴	ردواغ	ردواغ
۲۴	وصل	وصل	وصل	قدای	۵۲	۲۴	وصل	وصل
۳	رطب	رطب	رطب	کدای	۵۳	۳	رطب	رطب
۲۵	وٹار	وٹار	وٹار	عزاسی	۵۴	۲۵	وٹار	وٹار
۲۸	اسل	اسل	اسل	لکا	۵۵	۲۸	اسل	اسل
۲۹	شعر	شعر	شعر	خاربت	۵۶	۲۹	شعر	شعر
۳۰	درج	درج	درج	متبني	۵۷	۳۰	درج	درج
۳۱	لینمان	لینمان	لینمان	دسپل	۵۸	۳۱	لینمان	لینمان
۳۲	جفتیه	جفتیه	جفتیه	تشیع	۵۹	۳۲	جفتیه	جفتیه
۳۳	خضری	خضری	خضری	تشیع	۶۰	۳۳	خضری	خضری
۳۴	یونان	یونان	یونان	افلاس	۶۱	۳۴	یونان	یونان
۳۵	شعر	شعر	شعر	مکای	۶۲	۳۵	شعر	شعر
۳۶	کفیه	کفیه	کفیه	مکات	۶۳	۳۶	کفیه	کفیه



CALL No. { ۸۹۱۳۵۲۲۲ } ACC. NO. ۱۳۴۵۹  
AUTHOR حمید الویکر  
TITLE مقامات حمیدی

THE BOOK MUST BE CHECKED AT THE TIME  
OF ISSUE



**MAULANA AZAD LIBRARY**  
**ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY**

**RULES:—**

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.



LIBRARY No. 1915212 ABC No. 13259  
 AUTHOR مقامات و کتب  
 TITLE مقامات و کتب

--	--	--	--

THE BOOK MUST BE CHECKED AT THE TIME OF ISSUE



# MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

## RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due

